

راد را کج کرده، از کوشک^۱ زرد گذشته، به جانب اصفهان شتافت و صالح خان بیات، با دلی شاد وارد شیراز گردیده، روز ورود در منزل صاحب اختیار نزول نمود و بعد از دو روز در خانه های تقی خان شیرازی، بیکلریگی سابق منزل گرفت و متصدی امور ایالت و سرداری گردید.^۲

و سال ۱۱۶۳ و سال ۱۱۶۴ که میرزا سید محمد رضوی شهیدی، خواهرزاده سلطان سعید، شاه سلطان حسین شهید بر شاهرخ شاه تاخته، او را گرفته، از حلیه بینائی عاری نمود^۳، پس بر تخت سلطنت خراسان قرار گرفت و به ملاحظه آنکه پسر میرزا داود بود، او را شاه سلیمان ثانی گفتند^۴ و مدتی از سلطنت او نگذشته که یوسف علی بیگ از سرداران شاهرخی طلوع کرده، شاه سلیمان ثانی را بی خاتم کرده، او را به قتل رسانید و شاهرخ شاه کور را از حبس در آورده، بر سریر سلطنت نشاند^۵ و در این مدت از حسن کفایت صاحب اختیار و موافقت صالح خان والی و سردار، اهالی فارس در سهد آسایش بودند که در این سال [۱۱۶۴]: حاجی خان کالی لاری^۶ که مدتها در سبعه، رایت اقتدار می افراشت و میرزا ابوطالب کلانتر لار را کشته، بر تعامت لارستان و سبعه مستولی بود و چندین هزار نفر تفنگچی لاری و سبعه را فراهم آورده، به طمع حکومت فارس، بلکه جهانگیری، از لارستان عازم شیراز گردید، چون نزدیک شد، از شدت تعجیل، تخت و ایالت خیالی را به تخته تابوت تبدیل کرده، وفات یافت و نصیرخان برادر حاجی خان مایل به اطاعت شده، به حکومت لارستان قناعت کرده، عود به لار نمود و عبدعلی خان دشتستانی که به هواداری صالح خان، اموال فتح علی خان را غارت نمود و او را از خیال جنگ با صالح خان انداخت به مفاد من اعان ظالماً، فقد سلطه الله علیه^۷، به تزویر معصوم علی خان افشار و حسین علی خان کازرونی و عهد و میثاق بلکه به سوگند صالح خان، فریب خورده، او را به مهمانی خواسته، روانه سفر آخرتش نمودند.

و چون دولت شاهرخی را قوامی نبود، هر کس از هرجا، داعیه سروری می نمود، از آن جمله کریم خان زند بود و «زند» طایفه ای از ایلات عراق عجم است که در قریه «پریه»^۸ از نواحی ملایر سکنی داشته و نادرشاه آنها را به خراسان برده، در صحرای دره گز^۹ مسکن داد و بعد از وفات نادرشاه، عود به وطن خود کرده، به اطمینان خاطر آرمیدند و رئیس آن طایفه دو برادر بودند یکی ایناق و دیگری بوداق^{۱۰} و بعد از وفات آنها، بزرگی طایفه زند به کریم و صادق، پسران ایناق رسید و زمانی که ابراهیم خان نادری با علی عادل شاه برادر خود جنگ داشت، کریم و صادق سر کرده چند نفر سوار زند بودند و در خدمت ابراهیم خان، خدمات لایقه نموده،

۱. در متن: (کوشک زر) رک: روزنامه کلانتر، ص ۷۵ - از پلوکات سرحد چهاردانگه، فارسنامه ناصری، ج ۲.

۲. روزنامه کلانتر، ص ۴۰.

۳. رک: مجمل التواریخ، بعد نادریه، محمد گلستانه، ص ۳۰، چاپ تهران.

۴. رک: مجمل التواریخ، ص ۴۳.

۵. رک: مجمل التواریخ، گلستانه، ص ۳۳.

۶. روزنامه کلانتر، ص ۳۵، ۴۰، ۱۱۰.

۷. روزنامه کلانتر، ص ۴۱.

۸. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۱۶.

۹. در متن: (کن).

۱۰. رک: گیتی گشای زندیه، ص ۶، چاپ تهران.

به لقب خانی سرافراز شده، آنها را کریم خان و صادق خان گفتند و به انتظام طرق و شوارع عراق مأمور و علی مردان خان بختیاری چون امور سلطنت شاهرخ شاه را پریشان دید، عازم تسخیر اصفهان گردید و با ابوالفتح خان بختیاری والی آن ساسان در نزدیکی اصفهان جنگ نموده، شکست یافت و به واسطه سابقه دوستی؛ کریم خان زند را به حمایت خود خواست و کریم خان اجابت نموده، با سه چهارهزار نفر لشکر به سپاه علی مردان خان پیوست و در جنگ با ابوالفتح خان بختیاری که از جانب شاهرخ شاه والی اصفهان بود، با علی مردان خان همداستان گشت و بر ابوالفتح خان فایق شدند و به مصلحت خیراندیشان قرار گذاشتند که سیرزا ابوتراب پسر میرزا مرتضی صدرالممالک که دخترزاده شاه سلطان حسین و مدت هشت سال از عمرش گذشته بود، به پادشاهی برداشته بر تخت سلطنت نشانیده، او را شاه اسماعیل گویند^۱ و ابوالفتح خان والی اصفهان شود و علی مردان خان، نایب السلطنه و کریم خان، وکیل الدوله و سردار سپاه باشند و بر این قرار عهد و میثاق بستند، پس کریم خان با سپاه زند و بختیاری برای تدبیر محمد علی خان تکلوا^۲ که از دیوان شاهرخ حاکم همدان بود، رفته، او را شکست داده، همدان را متصرف گردید^۳، پس به جانب کردستان تاخته، حسین علی خان اردلانی را، گوشمالی داده، بر تمامی آن نواحی استیلا یافت و علی مردان خان^۴ نقض عهد کرده، ابوالفتح خان را بکشت و ایالت اصفهان را به حاجی بابا خان بختیاری داده، شاه اسماعیل را برداشته، به عزم تسخیر فارس نهضت نمود و چون صالح خان بیات والی فارس از خیال علی مردان خان مطلع گشت، در کمال تعجیل قلعه و حصاری را که بر دوره شیراز کشیده بود، به اتمام رسانید و معادل ۱۰۰۰ نفر تفنگچی شیرازی الاصل را بخواست و چون این تمنا، منافی صلاح اهل شیراز بود، نواب صاحب- اختیار به اغماض گذرانیید و صالح داروغه و آقا علی نقی منشی به میان افتاده، چند نفر از اوباش را با خود متفق کرده، به صالح خان گفتند، صاحب اختیار، تفنگچی شیرازی نخواهد داد، اگر به عهده ما بشود انجام دهیم پس فوجی از مردم بی سروپا را آورده، مسلح ساخته، از حضور صالح خان گذرانییدند و علی مردان خان وارد بلوک کام فیروز گردید و صالح خان به استقبال او رفته، در کام فیروز تلافی فریقین شده، شکست بر سپاه صالح خان افتاد و فرار کرده، عود به شیراز نمود و علی مردان خان با ۱۰۰۰ نفر سوار و پیاده در عقب شکست یافتگان رسیدند، چند روزی شیراز را محاصره نمود و صالح خان بی خبر از حصار شیراز، گریخته، به جانب اصفهان تاخت^۵، پس علی مردان خان، بی جنگ، وارد شیراز شده، بیداد شدادی^۶ را تازه نمود و دود از دودمانها برآورده، بر احدی از وضع و شریف ابقا نکرد.

در ایام او روز مردم چو شام
به هنگام او آن سخن عام بود
شب از بیم او، خواب مردم حرام
که ایام او شر ایام بود^۷

۱. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۱۷، مجمل التواریخ، گلستانه، ص ۱۶، ۱۷۲، ۱۷۳.

۲. رک: مجمل التواریخ، ص ۱۶.

۳. رک: مجمل التواریخ، ص ۱۶.

۴. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۱۷.

۵. رک: تاریخ گیتی گشای، ص ۱۷، مجمل التواریخ، گلستانه، ص ۱۸۱، روضة الصفا، ج ۹، ص ۱۷.

۶. روزنامه کلانتر، ص ۴۲.

۷. اشعار از سعدی است در بوستان باب اول در حکایت: حکایت کنند از جفاگستری...

و واقعه فتح شیراز در ماه جمادی دویم سال ۱۱۶۵ اتفاق افتاد و مدت شش ماه در شیراز لوای چنگیزی افراخت^۱ و هر روزه انواع توقعات از پیشکش نقدی و خیمه و خرگاه و فرش و ماکول و ملبوس، حتی رختخواب قلمکار و مشروب، مانند شربت نارنج و غوره و سکنجبین و به اصطلاح علی مردان خان، عرق آب لیمو و تفنگک و یراق و نعل و میخ و مس و زغال برای توپ و زنبورک و محصلان شدید العمل تمامت آنها را از صاحب اختیار و میرزا محمد کلانتر مطالبه می نمودند^۲ و در مدت ده روز، یکصد و شانزده اسب چاپاری گرفته، کار را سخت نمودند و صاحب اختیار مراتب بی نوائی خود و مردم را به علی مردان خان بگفت و بر مزاج خان، ناملایم افتاد و صاحب اختیار محترم را بی احترام نمود و میرزا محمد را از کلانتری معزول داشته، صالح داروغه را به اسم کلانتر معین نمود و آنچه توانست از صاحب اختیار و میرزا محمد گرفت و آنها را فانی فی الله نمود^۳ و آن بلیه اختصاص نبود بلکه با تمامت اهل شیراز همین معامله را نمود^۴، پس به خاطرش رسید که مالیات سه ساله آینده فارس را به انضمام پیشکشی که از چهارصد هزار تومان می گذشت، حواله دهد و چهل هزار نفر سوار از ایلات و تفنگچی بلوکات گرفته، جلوس نماید و حکم صادر گردید که وجه نقد و سلازم را حواله دهند و محصلان شدید، روانه بلوکات و لارستان و بنادر و بحرین فرمود و به عنایت خداوندی تمامی محصلان را برهنه نموده، جواب گفته بودند و به خودداری پرداختند و چندان بلوک مانند رامجرد و کام فیروز و سرحد چهاردانگه از حیز آبادی افتاد و اصل شهر شیراز را پای مال حوادث نمود و چیزی از بلوکات عایدش نگشت و جمعی از عمال را که فرار نکرده بودند مانند، خواجه محمد کلانتر-سیاخ و حاجی علی نیریزی و آقا صادق فیروزآبادی^۵، از یک چشم عاری نمود و درین، برای تنبیه احمدخان ذوالقدر که پدر بر پدر به حکومت جهرم سرافراز بود، روانه فسا گردید و چون از عهده احمدخان بر نیامد، بلوک فسا و خفرو کوار را خراب کرده، عود به شیراز نمود^۶ و باغاتی که در فتنه تقی خان، خراب نگشته بود، تمامی درختان آنها را بختیاریان بریدند و به جای هیزم فروختند و صرف نمودند^۷ و علی مردان خان، چون از تاراج شیراز فراغت یافت، معصوم-علی خان افشار [را] که سردار سپاه او بود حاکم شیراز فرمود و به عزم تاخت و تاز کازرون حرکت نموده، از راه دشت ارجن، وارد کازرون شده، آنچه را توانست به اسم مالیات، از مردم گرفت، پس کازرون را غارت نموده، به عزم شیراز حرکت نمود و چون به کتل هوشنگ^۸، مشهور به دختر رسید، سزارع محمد علی خشتی^۹ و تفنگچیان خشت و کلانی و عبدوئی راه او را بسته، سیصد نفر بختیاری را کشته، تمامی اسوال اهل کازرون را پس گرفته، علی مردان خان عود

۱. رک: تاریخ گیتی گشای، ص ۱۸۰.

۲. روزنامه کلانتر، ص ۴۲.

۳. روزنامه کلانتر، ص ۴۲.

۴. روزنامه کلانتر، ص ۴۳.

۵. روزنامه کلانتر، ص ۴۳.

۶. روزنامه کلانتر، ص ۴۴.

۷. روزنامه کلانتر، ص ۴۴.

۸. روزنامه کلانتر، ص ۴۴.

۹. روزنامه کلانتر، ص ۴۵.

به کازرون نمود که دیاری در آن باقی نبود، پس از راه «مله نعل»، وارد شولستان ممسنی شده، خود را به زردکوه بختیاری رسانید^۱ و بعد از اطلاع معصوم علی خان افشار بر واقعه علی سردان خان، با صالح داروغه که به منصب کلانتری فایز بود و آقاعلی نقی منشی و دودواردم نفر از استادان صنف و دوسه نفر از کدخدایان محلات، همداستان شدند که نواب صاحب اختیار و سیرزا محمد کلانتر را گرفته، کشته، معصوم علی خان، رایت اقتدار افرازد^۲ و سیرزا محمد مطلع شده، از شیراز خارج گشت و شهر لوطی بازار گردید^۳ و چون کریم خان زند از نقض پیمان علی سردان خان و کشتن ابوالفتح خان، اطلاع یافت، جمعیتی فراهم آورده، به اصفهان آمده، حاجی باباخان که از جانب علی سردان خان، حاکم بود، فرار نمود و کریم خان حکومت اصفهان را به صادق خان برادر خود داد و به جانب علی سردان خان که در سراب کرن^۴ که اول چهارمحال اصفهان است نزول داشت، نهضت نمود، بعد از تلاقی فریقین شکست بر سپاه علی سردان خان افتاد و شاه اسماعیل علی سردان خان را گذاشته، به لشکر کریم خان که وکیل دولت او بود پیوست^۵ و کریم خان را از این روز تا وقت وفات او، «وکیل» گفتند، پس شکست پرسپاه بختیاری افتاده، علی سردان خان از سرکه جنگ فرار نموده، به جانب کرمان شاهان گریخت، پس نواب وکیل به وجود شاه اسماعیل مستظهر شده، فتحنامه ها به اطراف فرستادند و فرمان ایالت فارس را به نام ابوالحسن خان^۶ شیرازی که در اواخر سال ۱۱۳۰ از جانب علی عادل شاه به ایالت فارس مفتخر بود، نگاشتند و روانه فارسش داشتند و چون به باجگاه، دو فرسخ شمالی شیراز رسید، معصوم علی خان افشار به عنوان استقبال او تا باجگاه رفت و او را گرفته، مقیداً وارد شیراز نمود که اهل شهر هجوم کرده، ابوالحسن خان را نجات داده، معصوم علی خان را کشتند^۷ و مزارع محمد علی خشتی که منشاء این خدمت شده بود به لقب خانی سرافراز گشت و بعد از آن او را محمد علی خان گفتند و صالح داروغه را که کلانتر شهر شده بود، گرفتند و هر دو چشمش را کردند و آقاعلی نقی منشی را کلانتر نمودند و بعد از چندماه، میانه ابوالحسن خان و محمد علی خان خشتی با فساد آقاعلی نقی به کدورت رسید و حسب التصدیق، محمد علی خان به هجوم عام و آقاعلی نقی منشی، ابوالحسن خان حاکم را کشتند^۸ و از اتفاقات غریبه آنکه محمد علی خان خشتی، بعد از فتوا و تصدیق بر کشتن ابوالحسن خان، روانه نواحی خشت گردید و جماعت دشتستانی که دشمن قدیمی او بودند تا شولستان ممسنی به استقبال آمده، فرصت یافته، در همان روز کشتن ابوالحسن خان، او را کشتند^۹ و آقاعلی نقی لوای طغیان را برافراشت، پس جمعی از جانب کریم خان وکیل

۱. روزنامه کلانتر، ص ۴۵.

۲. روزنامه کلانتر، ص ۴۶.

۳. روزنامه کلانتر، ص ۴۷.

۴. در روزنامه کلانتر، ص ۸۴: (کرون). در مجمل التواریخ، گلستانه، ص ۱۸۲: (در چهارمحال نزدیک سرچشمه زاینده رود). ر.ک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۱۷: (کرن).

۵. ر.ک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۱۷، مجمل التواریخ، گلستانه، ص ۱۸۲.

۶. در روزنامه کلانتر: (ابوالحسن کور) است (ر.ک: ص ۱۲، ۳۳، ۳۵، ۴۷، ۱۰۹) که بعداً در شیراز کشته شد.

۷. روزنامه کلانتر، ص ۴۷.

۸. روزنامه کلانتر، ص ۴۷.

۹. روزنامه کلانتر، ص ۴۷.

به نیابت فارس، مأمور شده، وارد شیراز شدند و آن جماعت با سید عبدالغنی سلطان سولی و نوروز سلطان یوزباشی کرانی متعهداً گشته، آقاعلی نقی را کشتند. تمام این وقایع در مدت یکصد سال اتفاق افتاد و بعد از قتل این جماعت، هاشم خان بیات^۱ که سردار فوج بیات بود به طمع ایالت فارس افتاده، باعانت اشرف سلطان کوهمره‌ای و صالح داروغه کور و حاجی هاشم^۲، کدخداباشی حیدری خانه شیراز و سیرسهدی خان خیاره^۳ عرب و الله وردی آقای زنگنه و چند نفر از خوانین کرد و بیات موافقت نمودند [و] به امر حکومت پرداخت و صالح خان بیات در اردوی کریم خان وکیل، منتظرالایاله بوده و چون نواب وکیل اخبار استیلای نواب محمد حسن خان قاجار بر نواحی استرآباد و مازندران و گیلانات^۴ را شنید، به عزم تسخیر آن نواحی، در موکب والای شاه اسماعیل سیم، از اصفهان حرکت نمود، از قزوین گذشته، وارد گیلانات گردید^۵ و بی جدال، همه را در اطاعت آورد و از کنار دریای مازندران، همه جا گذشته، همه کس را مطیع خود ساخت و عنان را تا خارج شهر استرآباد که محل توقف نواب محمد حسن خان بود، باز نداشت، شهر را محاصره نمود، چند روزی نگذشته که سواران ترکمان یموت و کوکلان، حسب الامر نواب محمد حسن خان، اطراف اردوی وکیل را تاخته، مانع از رسیدن سیورسات شدند و قحطی در اردو ظاهر شده، دست مردمان کاری از کار افتاد و نواب محمد حسن خان با دلیران قاجار، از شهر درآمد، بر اردوی کریم خان وکیل حمله نمودند و در میانه گیرودار، حضرت شاه اسماعیل سیم، قلب سپاه زند را گذاشته، به اردوی قاجار ملحق گردید^۶ و نواب محمد حسن خان را نایب السلطنه خود قرار داد و این معنی سزیدعلت شده، شکست بر سپاه زند افتاد و کریم خان وکیل تا طهران توقیفی ننموده، خود را به اصفهان رسانید و مکرراً در توییح رفتن شاه اسماعیل به استرآباد می فرسود شاه که [با ما] بی وفائی نمود.

و عید نوروز سنه تخاقوی ثیل^۷ ۱۱۶۶: [را] در اصفهان گذرانید و چون هاشم خان بیات به خود سری در شیراز، ایالت می نمود و بر خاطر نواب وکیل، گران بود، صالح خان بیات والی سابق فارس، تدمیر هاشم خان را در نظر وکیل، امری آسان شمرده، رقم ایالت را به نام خود و نیابت را با لقب خانی، برای نوروزعلی بیگ پسر حاجی سیف الدین خان گرفته، روانه شیراز شدند^۸ و هاشم خان به ملاحظه قرب نسبت او را استقبال کرده، وارد شیراز نموده و کماکان به امر حکومت می پرداخت و در اصفهان به عرض وکیل رسید که علی سردان خان بختیاری مرد مجهول النسبی را به دست آورده، به ادعای پسری شاه سلطان حسین مغفور^۹، در نواحی کرمانشاهان

۱. در متن: (مهد) یا توجه به روزنامه کلانتر، ص ۴۷، تصحیح شد.

۲. روزنامه کلانتر، ص ۴۸.

۳. در روزنامه کلانتر، ص ۴۸: (آقا هاشم سمسار، کدخدای حیدری خانه).

۴. در متن: (جباره) وک: ص ۴۸، روزنامه کلانتر.

۵. در متن: (گیلانات).

۶. وک: گیتی گشای، ص ۲۵، روضة الصفا، ج ۲۹، ص ۱۸.

۷. وک: گیتی گشای، ص ۲۹، روضة الصفا، ج ۲۹، ص ۲۰.

۸. در گیتی گشای: (سال فرخنده فال اودنیل مطابق ۱۱۶۶... ص ۳۱).

۹. وک: گیتی گشای، ص ۳۸.

۱۰. وک: گیتی گشای، ص ۳۲، روضة الصفا، ج ۲۹، ص ۲۰: (او را شاه سلطان حسین ثانی نام کرده بود...).

لشکری جمع نموده، در هوس جهانگیری افتاده است، نواب وکیل از اصفهان نهضت فرمود و در نواحی کرمانشاهان با علی سردان خان مصاف نموده، او را شکست داد و شاهزاده مجهول را از او گرفت^۱ و علی سردان خان چون آوازه سروری آزادخان افغان را شنید، او را برای حمایت خود، دعوت نمود و آزادخان از طایفه غلیژائی افغان است که از امرای اردوی نادرشاهی بود و در دولت ابراهیم خانی بر مراتبش افزود و بعد از ابراهیم خان در شهر زورکردستان توقف نمود، چون هرج و مرج ایران را دانست، جماعتی از افغانان متفرقه را جمع نموده، بر پاره‌ای بلاد آذربایجان استیلا یافت^۲ و شهر ارومی را مقر حکمرانی قرار داده و بعد از رسیدن پیغام علی سردان خان به ارومی، نواب آزادخان یا سپاه اترک و افغان برای حمایت او حرکت نمود و دو روز راه به اردوی علی سردان خان باقی داشت که خبر شکست او را شنید، «العود احمد» گفته، مراجعت نمود^۳ و کریم خان او را تعاقب فرمود، چون هردو سپاه نزدیک به هم شدند، آزادخان خواهش ترک جدال نمود که سر خود را گرفته، از میدان بگذرد و شیخ علی خان و محمدخان زند را که سردار سپاه وکیل بودند، شفیع خود نموده بود و کریم خان، گوشه^۴ به شفاعت آنها نداده، بر اردوی آزادخان حمله آورد و شیخ علی خان و محمدخان که رنجش خاطر داشتند با او موافقت نکرده، در کنار ایستادند و سبب پراکندگی^۵ لشکر زند شدند^۶ که کریم خان شکست یافته تا قلعه پریه ملایر که موطن اصلی او بود، تاخته، عیال خود را در آنجا گذاشته، محمدخان و شیخ علی خان زند را به محافظت قلعه معین داشته، خود عود به اصفهان نمود و آزادخان از عقب او آمده قلعه پریه^۷ را گرفته، عیال و مادر وکیل و شیخ علی خان و محمدخان و جماعتی از زندیه را اسیر نموده، به علم خان^۸ افغان سپرده، با دوهزار نفر سوار روانه ارومی آذربایجان نمود^۹ و در نواحی کردستان در نیمه روزی که اهل اردو در خواب و کسالت شبگیر بودند، زنان زندیه، مردانگی نموده، سوهانی را جسته به منزل شیخ علی خان و محمدخان زند رفته، قفل زنجیر آنها را سائیده، سایر زندیه را نجات داده، طپانچه و شمشیری به آنها رسانیده، آن دلاوران اولاً: به خیمه علم خان که در آن ساعت برای قضای حاجت بیرون آمده بود، رفته، او را کشتند، پس: در میان دو هزار سوار افتاده، تفتنگ و شمشیر آنها را گرفته، تمامت اردو را شکست دادند و

۱. در روضة الصفا، ج ۹، ص ۲۰ آمده است که: (و راه دیار عدم درنوردید). و مجمل التواریخ، گلستانه، ص ۲۴۴ تا ۲۵۹ و در صفحات ۴۷۳ تا ۴۷۷ در ذکر آغاز و انجام کار سلطان حسین ثانی مخصوصاً ص ۴۷۶، که اقوال مختلف را در باره سرانجام او نشان می‌دهد. قول دیگر درباره او آن است که او را کور کردند.

۲. ر.ک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۲۱، گیتی‌کشای، ص ۳۸ بعد.

۳. ر.ک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۲۲، گیتی‌کشای، ص ۳۴.

۴. در متن: (کوشی).

۵. در متن: (پراکنده‌گی).

۶. ر.ک: گیتی‌کشای، ص ۳۶.

۷. در گیتی‌کشای، ص ۳۶: (پری قلعه).

۸. ر.ک: گیتی‌کشای، ص ۳۷.

۹. ر.ک: گیتی‌کشای، ص ۳۷.

اموال آنها را بردند و براسبهای آنها نشسته، از قید اسیری رها شدند^۱ و نواب و کیل صلاح خود را در توقف اصفهان ندیده، روانه فارس گردید و آزادخان به اصفهان آمده، توقیفی نکرده، در عقب و کیل به جانب فارس رفت^۲ و نواب و کیل به استقبال آزادخان شتافت و در نزدیکی قصبه قمشه^۳ تلاقی فریقین شده، شکست بر آزادخان افتاده، فرار نمود و اسکندر خان^۴ برادر مادری نواب و کیل تا ارچینی اصفهان آنها را تعاقب نموده، تفرنگی به اسکندر خان رسیده، از پای درآمد^۵ و نواب و کیل از کشته شدن برادر خود پریشان خاطر گردید [و] از کوهستان کوه گیلویه و بختیاری گذشته به خرم آباد فیلی رسید و شیخ علی خان و محمدخان زند و عیال آنها با ایلات آن نواحی به نواب و کیل پیوستند و چون خبر استیلا و کیل به آزادخان رسید، عبدالله خان برادر خود را برای دفع او روانه نمود و نواب و کیل در شدت بارندگی برف، از خرم آباد به بروجرد آمده او را شکست داد^۶.

و در بهار سنه ایت ثیل مطابق سال ۱۱۹۷، آزادخان، فتح علی خان افشار ارسلو^۷، والی سابق فارس را برای جنگ با و کیل روانه ساخت و نواب و کیل شکست یافت و در همه جا عیال خود را پیش انداخته به جنگ و گریز، از کوهستان بختیاری و کوه گیلویه و شولستان گذشته، در نواحی قصبه خشت، توقف نمود.

نوشته اند که روزی در صحرای شولستان ممسنی، عبور می نمود و عیال زندیه را در جلو داشت و با لشکر افغان در جنگ و گریز بود، مردک افغانی به آواز بلند سخنان زشت به نواب و کیل می گفت: اگر مردی با من مبارزت کن، و کیل با شمشیر آخته بر او بتاخت و چنان شمشیری زد که نیمه سوار بر زین و نیمه دیگرش به خاک هلاک افتاد پس شمشیر را بوسید و به زبان لری گفت: «تو می بری و بختم نمی بره»^۸ و مرحوم فتح علی خان ملک الشعرا این مضمون را به نظم آورده که:

همی رفت و می گفت پژمان به تیغ تو بری و بختم نبرد دریغ
و در این مدت، هاشم خان بیات به استقلال تمام به ایالت فارس اقدام داشت و ایلات قشقائی را تاخت و تازی کامل نمود، اسماعیل خان کور قشقائی را خسارت^۹ زیاد رسانید او

۱. این داستان در تاریخ گیتی گشای، ص. ۴، چنین آمده است: (از اعجب العجایب آنکه... رؤسای زندیه که همگی هفده نفر... بودند در حین نزول به منزلی از منازل نسوان، به تدبیری خود را به سردان رسانیده، قیود ایشان را شکسته، بندهای محکم را گسسته و یک قبضه سلاح شکسته بسته را برداشتند و روی جلالت به علم خان گذاشتند... و متوجه انعام کارش گردیدند و سایر نهنگان... جمیع آن گروه را پراکنده و اموال (آنان) را برداشته... در نواحی بروجرد به موکب والا پیوستند). و رک: مجمل التواریخ، گلستانه، از ص ۲۷۶ پیعه، و رستم التواریخ ص ۲۶۱.

۲. رک: گیتی گشای، ص ۴۵، روضة الصفا، ج ۹، ص ۲۲.

۳. رک: مجمل التواریخ، گلستانه، ص ۲۸۷.

۴. یکی از برادران صلبی و بطنی کریم خان، رستم التواریخ، ص ۲۴۶، در گیتی گشای (برادر اسی) کریم خان، ص ۳۹.

۵. رک: گیتی گشای، ص ۳۹، مجمل التواریخ، گلستانه، ص ۲۸۸، رستم التواریخ، ص ۲۵۹.

۶. رک: گیتی گشای، ص ۴۱.

۷. رک: گیتی گشای، ص ۴۲.

۸. رستم التواریخ، ص ۲۶۰: این شخص را خانلرخان سنجابی می نامد و همین جمله را از قول کریم خان می نویسد.

۹. در متن: (به خسارت).

۱۰. روزنامه کلانتر، ص ۴۸.

آزادخان برای دفع و رفع نواب و کیل به اصفهان آمده، برای تدارک سفر فارس مالی بسیار از اهل بازار گرفته، عازم فارس گردید و صحرای خسرو شیرین^۱ را چندروزی، مقر توقف نمود، پس به آهستگی وارد تخت جمشید شد و ملا مطلب گاوکانی کربالی^۲، ولد رئیس شمس الدین کربالی که رعیت جوکاری بود، به سبب پول بسیار مغرور شده، معادل دوهزار نفر از طایفه لشنی و مال احمدی^۳ و کربالی و متفرقه هرجائی را فراهم آورده، صاحب طبل و علم و کرنا گردید و خود را مطلب خان می گفت و به تقریب قرب جوار تخت جمشید کروفری نموده، خود را وارث تخت جمشیدی و تاج کیانی می دانست و پنج نوبت کوس لمن الملک را زده، بر سریر سلطنت کربال متمکن بود^۴ و نواب آزادخان چون آوازه بلند پروازی او را شنید، استمالت نامه ای نوشته، برای او فرستاده، او را احضار حضور خود داشت و مطلب خان که از باده غرور مغرور بود، جوانی نالایق نگاهت و سپاه خود را حرکت داده، با سی هزار نفر سوار و پیاده افغان برابری نموده، به محض تلاقی فریقین در دشت مرودشت، شکست بر سپاه کربال افتاده، بسیاری کشته گشت و جماعتی اسیر تقدیر شدند و مطلب خان فرار نمود [و] بعد از این شکست تا آخر زندگانی از لقب خانی فرود نیامد و در زمانی که نواب و کیل شهر ارومی را محاصره داشت، کشته گشت^۵ و نواب آزادخان، فتح علی خان افشار را که در سال ۱۱۶۱ و ۱۱۶۲ به ایالت فارس مأمور بود [و] با اعیان شیراز لاف موافقت داشت و سردار بلکه صاحب اختیار سپاه بود، برای استمالت اهل شهر و اطمینان خود، روانه شیراز فرمود و بعد از دو روز دیگر نواب معزی الیه، بی کلفت خاطر وارد شیراز گردید و چون عبدعلی خان دشتستانی در سال ۱۱۶۲ زمان حرکت فتح علی خان از شیراز، عیال و بنه او را نگاه داشته بود، اهالی دشتستان از فتح علی خان و آزادخان خائف و هراسان بودند^۶، نواب و کیل بعد از اطلاع بر این واقعه، شیخ علی خان را روانه دشتستان داشت و از اهالی آن سامان استمداد نمود و میرزا علی بیگ خورموجی جد اعلای میرزا جعفرخان حقایق نگار- خورموجی صاحب تاریخ *نزهة الأعباد* و رئیس احمد شاه تنگستانی، با چهار هزار نفر تفنگچی به حمایت نواب و کیل وارد صحرای خشت شدند^۷ و رستم سلطان، ضابط خشت، مردانگی نمود [و] سیورسات و ملزومات تمام اردو را بی عوض متحمل گردید و مدتی متمادی گشت و علی قلی خان کازرونی چون خبر ورود آزادخان را به شیراز شنید شهر کازرون را خالی گذاشته قلعه پاسکان را مأسن عیال خود نموده با تفنگچیان کازرونی در صحرای خشت به اردوی نواب کریم خان و کیل ملحق گردید و آزادخان افغان بعد از خستگی از رنج سفر، به استعداد شاهانه به عزم کازرون از شیراز نهضت کرده، وارد کازرون شده، بی توقف روانه خشت که محل توقف نواب کریم خان بود گردید، روز دیگر با

۱. روزنامه کلانتر، ص ۴۸.

۲. در روزنامه کلانتر: (ملا مطلب کربالی ولد شمس الدین کافقانی) ص ۴۸، (گاوکان نام قصبه بلوک کربال است در ده فرسخی شیراز)، همانجا، ص ۱۱۱.

۳. روزنامه کلانتر، ص ۴۸.

۴. روزنامه کلانتر، ص ۴۹.

۵. روزنامه کلانتر، ص ۴۹.

۶. روزنامه کلانتر، ص ۴۹.

۷. روضة الصفا، ج ۲۹، ص ۲۲، گیتی گشای، ص ۴۵. در روضة الصفا و گیتی گشای، بجای (خشت)، (خست) آمده است.

سپاه و کیل جنگ کرده، نواب و کیل فیروزی یافته، لشکر افغان را شکست داده و نواب آزادخان از صحرای خشت فرار نموده، به تعجیل وارد شیراز گردید و صالح خان بیات را حاکم و نواب میرزا محمدحسین صاحب اختیار را بر مناصب سابقه باقی گذاشت و ده روز در شیراز توقف نموده، عود به اصفهان فرمود و نواب و کیل بعد از غلبه بر آزادخان، جمعیت دشتستانی را مرخص داشته، با جمعیت قلیلی از زندیه و علی قلی خان کازرونی و رستم سلطان خشتی و میری خان ممسنی، هریک با جمعیتی وافر، از خشت نهضت فرموده، از کازرون و دشت ارجن گذشته، در خارج شهر شیراز، در حوالی تکیه حافظیه نزول اجلال فرمود^۱ و دوازده روز توقف نموده و به مواعظ شفقانه، صالح خان را نصیحت فرموده، تأثیری ننمود و به قلعه داری پرداخته، به انتظار امداد و اعانت از آزادخان می گذرانید^۲ و میری خان ممسنی، رقی از نواب و کیل صادر نمود که میرزا محمد کلانتر را که در قریه فاروق^۳ توقف داشت، غارت نمایند و علی بی خان کازرونی که از دوستان واقعی میرزا محمد بود، مطلع شده، رقی دیگر، برای اطمینان او صادر کرده، روانه داشت و رقم دویم پیش از رقم اول به فاروق رسید و میرزا محمد کلانتر وارد اردوی و کیل گشته در تکیه خواجه حافظیه علیه الرحمه، خدمت و کیل رسید و مورد عنایت گردیده، خاطر و کیل را شاد داشت^۴. پس میرزا محمد اهل شهر را از وخاست عمل ترسانیده، آنها را نصیحت نمود و روز دیگر، نبی خان بیات و هادی خان لشنی^۵ که سرداران مستحفظ قلعه شیراز بودند، برای میرزا محمد پیغام فرستادند که سپاه و کیلی اگر از جانب دروازه اصفهان شیراز، یورش آورند ما قلعه شیراز را به تصرف می دهیم.

و به تاریخ روز جمعه سیزدهم ماه صفر [مطابق ایت نیل]^۶ سال ۱۱۹۸: به وعده، وفا نمودند و بی جنگ و جدل قلعه شیراز را به تصرف اسرای و کیلی دادند و صالح خان بیات چون از شهر درآمد، شیخ علی خان زند به او رسیده، به ضرب چوب دستی خود، صالح خان را روانه سفر آخرت نمود^۷ و الله ویردی آقای زنگنه که نایب الحکومه او بود به دست دیگری کشته گشت^۸ و دو روز پیش از فتح شیراز، میرزا محمدحسین صاحب اختیار فارس، در شهر شیراز به رحمت ایزدی پیوست^۹ و چون نواب و کیل از وفات صاحب اختیار مطلع گردید، میرزا محمد کلانتر را احضار فرموده، فرمایش نمود که بعد از وفات صاحب اختیار من به منزله پدر تو هستم و تو به جای فرزند من هستی به خاطر جمع محسود اشغال و اقران خواهی گشت^{۱۰} و الحق آنچه گفته بود بهتر و

۱. روزنامه کلانتر، ص ۵۰.

۲. گیتی گشای، ص ۴۶، روزنامه کلانتر، ص ۵۲.

۳. فاروق یا پارونام قریه ای است از ناحیه خفرکک علیا جزو بلوک مرودست. رک: ج ۲، همین کتاب.

۴. روزنامه کلانتر، ص ۵۱ - ۵۲.

۵. روزنامه کلانتر، ص ۵۱ - ۵۲.

۶. در سنن با خطی متفاوت: (تنگوزیل) با توجه به روزنامه کلانتر، ص ۵۲، تصحیح شد.

۷. (در حوالی شاه میرعلی حمزه، شیخ علی خان به او رسیده به ضرب چوب دستی کارش را به اتمام رسانید). گیتی گشای،

ص ۴۶، روزنامه کلانتر، ص ۵۲.

۸. روزنامه کلانتر، ص ۵۲.

۹. روزنامه کلانتر، ص ۵۳.

۱۰. روزنامه کلانتر، ص ۵۴.

بیشتر به عمل آورد و پس از نظم شیراز، رایات ظفرآیات را به جانب لارستان برای تنبیه نصیرخان لاری افراخت و ندرخان^۱ زند را به ایالت شیراز گماشت و در زمستان این سال، غلای غله به اعلا درجه رسید، یک‌سن گندم به وزن تبریز به چهارعباسی رسید و ندرخان انواع تعدیات را به اهل شیراز نمود و خواجه اکبر کدخداباشی نعمة‌اللهی خانه را بکشت و نواب کریم‌خان و کیل بعد از ورود به شهر لار، نصیرخان لاری^۲ در نارین قلعه لار^۳ که برفراز کوهی است متحصن گردید و گرمی هوای لارستان شدت نمود، نواب و کیل به گرفتن پیشکشی از نصیرخان قناعت فرموده، عود به شیراز نمود و در اثنا خبر طغیان اهالی دشتستان رسید، نواب و کیل تشریف‌فرمای دشتستان شده، آنها را در تحت اطاعت آورد و محمدخان زند که مدتی از نواب و کیل روی-گردان شده، در ظل رایت علی‌مردان خان بختیاری توقف داشت، فرصتی یافته، محض استرضای خاطر و کیل، خنجری بر شکم علی‌مردان خان زده، او را بکشت^۴ و در آن روزها، خدمت و کیل آمده، مورد عنایت گردید و چون نواب آزادخان، شهرت اقتدار نواب محمدحسن خان قاجار نایب-السلطنه را شنید و دشمنی مانند و کیل را در همسایگی داشت اصفهان را گذاشت و به جانب آذربایجان شتافت و نواب کریم‌خان از شیراز نهضت نموده، بی کلفت خاطر وارد اصفهان گردید و بعد از چند روزی تفنگچیان کازرونی و دشتستانی از سرمای زمستان اصفهان منزجر گشته، اذن مرخصی را خواستند و نواب و کیل چون دشمن در مقابل داشت، آنها را مرخص نداشت و تفنگچیان متفق گشته، در یک‌سحله اجتماع نموده، بر پشت‌بامها سنگر بسته، سه‌چهارروزی نشستند و نواب و کیل سرکرده‌های کازرونی و دشتستانی را خواسته، استمالت کرد و در این هنگام نواب محمدحسن خان قاجار نایب‌السلطنه، از مازندران به عزم تسخیر عراق نهضت فرمود و نواب و کیل، شیخ علی‌خان زند را با چندین هزار نفر سواره و پیاده، برای دفع او روانه داشت و بعد از تلاقی فریقین، دلاوران قاجار بر سواران زند در نواحی کزاز^۵ غالب شدند و چون این خبر به نواب و کیل رسید، خود به عزم جنگ به استقبال شتافت و در کلون‌آباد^۶، چهار-فرسخی اصفهان جنگ در پیوست و نواب و کیل شکست یافت [و] تا شیراز در هیچ‌جا، عنان باز نکشید و نواب محمدحسن خان با خاطر جمع وارد دارالسلطنه اصفهان گردید^۷ و نواب و کیل بعد از ورود به شیراز به حفر خندق و استحکام قلعه پرداخت.

و نواب محمدحسن خان در بهار سال ۱۱۹۹ مطابق سیچقان‌نیل^۸، حکومت اصفهان را به امیرگونه‌خان^۹ خان افشار ایرلو تفویض فرموده، بنه و اغروق را گذاشته، به جانب شیراز نهضت نموده، در خارج شهر شیراز نزول فرموده و هشت روز توقف کرده، کاری را ندیده، بلوکات

۱. در متن: (بدرخان)، ر.ک: روزنامه کلانتر، ص ۵۶، مجمل‌التواریخ، گلستانه، ص ۱۴۷ و ۳۲۵.

۲. گیتی‌کشای، ص ۴۷.

۳. گیتی‌کشای، ص ۴۸ و ۴۹.

۴. ر.ک: گیتی‌کشای، ص ۴۴.

۵. در گیتی‌کشای، ص ۵۳: (در محلی موسوم به سنجان من توابع کزاز).

۶. در گیتی‌کشای، ص ۵۳: (در قریه سسی به حلول آباد توابع بلوک قهاب، چهار فرسخی اصفهان).

۷. ر.ک: گیتی‌کشای، ص ۵۴.

۸. در گیتی‌کشای،: (نوی‌نیل).

۹. در متن: (اسیر کونه)، ر.ک: گیتی‌کشای، ص ۵۴.

فارس را غارت نموده، عود به اصفهان فرمود و چون خبر توجه نواب آزادخان افغان را به سمت عراق شنید، از جانب سیاه کوه گذشته، وارد مازندران گردید.^۱

و در بهار سال اودئیل ۱۱۷۰: که نواب محمدحسن خان نایب السلطنه، عزم تسخیر آذربایجان را داشت، نواب وکیل، شیخ علی خان زند را روانه اصفهان نمود [و] بی کلفت خاطر وارد گردید.^۲

و در همین سال [۱۱۷۰]: نواب وکیل ایالت فارس را به صادق خان برادر خود واگذاشت و به جانب کوه گیلویه نهضت نمود و چون میرزا علی رضای طباطبائی بهبهانی والی کوه گیلویه^۳ تا کنون سری در اطاعت نواب وکیل نیاورده بود، به برج و باروی شهر بهبهان مغرورگشته، در پس حصار نشست و بعد از مدتی که نواب وکیل شهر را محاصره نمود و کاری از پیش نبرد، رئیس علی رضای قنواتی خیانت کرده، سه چهار برج که سپرده او بود خالی کرده، سپاه وکیل در نیمه شبی آن برجها را تصرف نموده، بر تمامی بهبهان استیلا یافتند و نواب وکیل رئیس علی رضای قنواتی را به لقب خانی سرافراز داشته، او را والی تمامت نواحی کوه گیلویه فرمود و میرزا علی رضا [طباطبائی را] که پدر بر پدر والی آن سامان بود معزول داشته، او را با عیال، از بهبهان کوچانیده، با اردوی خود وارد شیراز ساخت و «قنوات» نام محله‌ای از محلات بهبهان است.

و نواب محمدحسن خان نایب السلطنه در مارس ثیل سال ۱۱۷۱: از مازندران برای تسخیر آذربایجان، نهضت فرمود و بر تمامی جانب شرقی رود ارس، استیلا یافته، شیرازه سلطنت آزادخان افغان را گسیخت و فتح علی خان افشار والی سابق فارس و شهبازخان دنبلی و بعضی از اعیان آذربایجان را مصحوب خود ساخته، رایت اقبال به جانب عراق افراشت و چون وارد کاشان گردید، شیخ علی خان زند والی اصفهان به جانب شیراز فرار نمود و نواب محمدحسن خان وارد اصفهان گشته، مشغول تدارک سفر شیراز گردید.^۴

و در بهار همین سال: از راه آبادیه در حرکت آمده، از تل بیضاء^۵ و صحرای همایجان اردکان^۶ گذشته، وارد شولستان ممسنی گردید و بعد از دوروزی به کازرون آمده، از دشت ارجن گذشت و در منزل چنار راه دار یک فرسخ ونیمی شهر شیراز، نزول اجلال فرمود و نصیرخان لاری که از خیرخواهان نواب محمدحسن خان بود و در سال گذشته در یورش نواب وکیل به جانب لارستان خسارت زیاد کشید و نواب محمدحسن خان مطلع بر واقعه بود، او را احضار فرموده با سه هزار نفر تنگچی لاری به اردوی خان والاشان ملحق گردید و نواب وکیل در حصار شیراز به قلعه داری پرداخت و زمانی به درازا کشید و قحط و غلا در اردوی قاجار افتاد و نواب محمدحسن خان آنچه [از] دواب، در اردو بود برای تحصیل سیورسات روانه ناحیه دشمن زیاری ممسنی و اردکان و کاکان و کومر^۷ فرمود، ابوالقاسم خان نسقچی باشی خود را با سیصد نفر سوار

۱. رک: گیتی کشای، ص ۵۵.

۲. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۳۹.

۳. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۳۵.

۴. رک: گیتی کشای، ص ۶۱ و ۶۰، روضة الصفا، ج ۹، ص ۴۴.

۵. رک: گیتی کشای، ص ۶۳، روضة الصفا، ج ۹، ص ۴۶.

۶. در متن: (ارده کان). ۷. در متن: (کمه).

برای محافظت آنها گماشت که در قریه گویم^۱ پنج فرسخی شیراز که بر سر راه اردکان^۲ و دشمن-زیاری مسمنی است، توقف کند و چون نواب وکیل اطلاع یافت، شیخ علی خان با جمعی از دلاوران زندیه را در عقب ابوالقاسم خان^۳ روانه داشت و در صحرای گویم تلاقی فریقین شده، شیخ علی خان ظفر یافته جمعی از قاجاریه را بکشت و ابوالقاسم خان نسقچی باشی و جماعتی را اسیر نموده و شیخ علی خان، اسرا را روانه شیراز فرمود^۴ و برای گرفتن دواب و عمله جات اردوی قاجاریه، حرکت نمود و درحوالی «پل دوزخ» که در ناحیه دشمن زیاری است به آنها رسیده، تماس آنها را با غله فراوان که بار کرده به استراحت تمام روانه اردو بودند گرفته، به سلامتی وارد شیراز نمود و چون این اخبار به اردوی قاجار رسید، تمامی سپاه، متزلزل گشته، هر کس در خیال کار خود افتاد و چون زمان استیلای نواب محمدحسن خان بر آذربایجان و محاصره شهر ارومی، یوسف خان هوتکی افغان، قلعه ارومی را به تصرف کارگزاران^۵ نواب خان والاشان داد و نواب معزی الیه او را با جماعتی از افغانه و کوچ و بنه، روانه مازندران فرمود و جمعی از سواره افغان را در موکب خود ملازم داشته بود، سواره افغان در شب بیست و سیم^۶ ماه شوال این سال [۱۱۷۱]: از اردو خارج گشته، به اطمینان تمام وارد شهر شیراز شده، قرین اعزاز گردیدند و سایر اسرا، سنگرها را گذاشته، ائانه خود را انداخته، راه فرار را پیش گرفتند. و در ساعتی، از آن لشکر بی شمار، دیاری باقی نماند و نواب محمدحسن خان پیریشان خاطر^۷ شده، با معدودی از خواص خود، ائانه سلطنت و خیمه و خرگاه را به جا گذاشت و راه مازندران را پیش گرفت و روز آن شب، امنای دولت و کیلی، آمده، تماس اسوال اهل اردو را تصرف نمودند^۸ و چون نواب محمدحسن خان وارد طهران گردید، فتح علی خان افشار^۹، والی سابق فارس و شهبازخان دنبلی^{۱۰}، از موکب خان والاشان، تخلف نموده، به جانب آذربایجان شتافتند و ابراهیم خان بغایری^{۱۱}، جمعیت خود را برداشته، به جانب دامغان رفت و نواب محمدحسن خان با محمد ولی خان دولوی قاجار و دوازده نفر دیگر وارد علی آباد مازندران گردیدند و محمدخان قوینلوی قاجار والی مازندران، خدمت نواب معزی الیه رسید و جماعتی دیگر، کمر خدمت را بستند و چون رونقی در کارها یافت، برای تنبیه ابراهیم خان بغایری، به دامغان رفته، شهر را محاصره نمود و نواب وکیل، شیخ علی خان را در عقب نواب محمدحسن خان تا فیروزکوه، روانه داشت، چون خبر ورود او در دامغان به سمع نواب محمدحسن خان رسید، دامغان را به جا گذاشت [و]

۱. در متن: (گویم).

۲. در متن: (ارده کان).

۳. در گیتی گشای، ص ۶۵: (ابوالقاسم خان نسقچی باشی).

۴. ر.ک: گیتی گشای، ص ۶۵.

۵. در متن: (کارگزاران).

۶. در گیتی گشای، ص ۶۶: (شب بیست و ششم ۱۱۷۲).

۷. در متن: (خواطر).

۸. ر.ک: گیتی گشای، ص ۶۷، روضة الصفا، ج ۹، ص ۵۲.

۹. ر.ک: گیتی گشای، ص ۶۹.

۱۰. ر.ک: گیتی گشای، ص ۶۹.

۱۱. در متن: (بغایری)، ر.ک: گیتی گشای، ص ۷۰، روضة الصفا، ج ۹، ص ۵۴.

وارد سازندران گردید^۱ و چون سپاه همراهی او، حرکت تعجیلی او را دیدند، حمل بر ضعف او کرده، متفرق شدند و نواب معزی‌الیه به قصبه ساری سازندران آمده، حضرت شاه اسماعیل را که تا کنون در ساری توقف داشت، برداشته، به جانب استرآباد نهضت فرمود و شیخ علی‌خان از فیروزکوه به قصبه ساری رسید^۲ و، نواب وکیل روز آخر ذی‌الحجه، برای استیصال نواب محمدحسن خان از شیراز نهضت نموده، وارد باغ دلگشا که نیم فرسخ مشرقی شیراز است گردید. و ایام عاشورای محرم سال توشقان‌نیل ۱۱۷۲: در دلگشا به تعزیه‌داری خاسس آل‌عبا(ع) گذرائید و صادق‌خان برادر خود را حاکم فارس نموده، از راه یزد به عزم طهران حرکت فرمود^۳ و در یزد محمدتقی‌خان باققی را به جرم موافقت با نواب محمدحسن خان و آزادخان، از ایالت یزد معزول داشت و آقا حسن یزدی را حاکم فرمود و از راه نائین و اردستان روانه طهران گردید و نواب محمدحسن خان از استرآباد، سپاهی فراهم آورده به جانب شیخ علی‌خان که در ساری سازندران توقف داشت، تاخت و شیخ علی‌خان او را استقبال نمود و نواب محمدحسن خان در اشرف‌البلاد^۴، سنگری بسته توقف نمود و شیخ علی‌خان از برابر اردوی نواب محمدحسن خان گذشته، به جانب استرآباد حرکت نمود و نواب محمدحسن خان سنگر را گذاشته، در همه جا انتظار فرصتی داشت که با شیخ علی‌خان نبردی کند و در منزل کلباد^۵ که فاصله دو اردو فرسخی بیشتر بود، در سیانه دو سپاه کینه‌خواه جنگ شده، فتح از جانب شیخ علی‌خان بود و نواب محمدحسن خان به استرآباد رفت و معادل هفده هزار نفر سپاه، فراهم آورده، عود به سازندران نمود و در خارج شهر اشرف با شیخ علی‌خان، مصاف داده باز سپاه قاجار بیوفائی نموده، روی از جنگ تافته، فرار نمودند و نواب محمدحسن خان در آن روز یا چنین شکستی، باز، در میدان دلاوری، داد مردانگی داد و نهایت دلاوری ظاهر ساخت و چون از همراهان او کسی باقی نماند، عنان مبارزت را به سمت استرآباد برتافت^۶ و در بین راه پلی بر نهری بسته بودند و از هجوم فراریان شکسته بود، نواب خان والاشان، از جانب دیگر، اسب را جهانید، چون اجل در رسیده بود، اسبش به گل فرو نشست^۷ و سبزه‌علی نام کرد که سلازم قدیم او بود و تازه در نوکری شیخ علی‌خان زند آمده، با ده نفر سوار کرد و محمدعلی آقای قاجار دولو^۸ در رسیده، چشم از حقوق دیرینه پوشیده، به ضرب شمشیر و نیزه، آن شهریار نامدار را از پا در آورده^۹، سر نامور او را از تن جدا ساخته، به حضور شیخ علی‌خان آورده، آن سر را با نقایس بسیار و

۱. گیتی‌کشای، ص. ۷۰، و روضة‌الصفاء، ج ۹، ص ۵۸.

۲. رك: گیتی‌کشای، ص. ۷۰.

۳. رك: گیتی‌کشای، ص ۷۲، روضة‌الصفاء، ج ۹، ص ۵۹.

۴. رك: روضة‌الصفاء، ج ۹، ص ۶۰.

۵. رك: روضة‌الصفاء، ج ۹، ص ۶۱.

۶. در متن: (هفته).

۷. رك: روضة‌الصفاء، ج ۹، ص ۶۸.

۸. رك: روضة‌الصفاء، ج ۹، ص ۷۰.

۹. رك: روضة‌الصفاء، ج ۹، ص ۷۰.

۱۰. (شهادت او در منتصف شهر جمادی‌الثانی سال ۱۱۷۲، و مدت خروجش دوازده سال و زمان عروجش هشت سال و

کسری و عمرش ۴۵ سال)، روضة‌الصفاء، ج ۹، ص ۷۱.

فتحنامه روانه طهران نمود و نواب و کیل به اخلاق حسنه خود، قدغن فرموده، آن سر را به مشک و گلاب شسته و به عنبر معطر ساخته^۱، آن را به مجلس خواسته، بر جوانی و دلاوری آن شهریار جزع فرمود و قطرات اشک را باریده به فریاد بلند گریه نمود و چون سبزه علی به حضور رسید، حکم به کشتن او فرمود، پس آن سر را کفن نموده، غسل داده، در حرم جناب شاه عبدالعظیم (ع) دفن نمودند و حضرت شاه اسماعیل که در اردوی نواب محمدحسن خان بود، بعد از شکست اردوی او به لشکرگاه شیخ علی خان آمد و به احترام تمام روانه طهران نمودند.

و چون عید نوروز سنه توشقان نیل مطابق سال ۱۱۷۲ رسید، نواب و کیل، حکم به قتل جماعت افغانه که ملازم رکاب بودند فرمود^۲ و فرمان صادر گردید که در هر جا افغانی ببینند، بی مضایقه او را به قتل آورند، برای آنکه ملازمت هر کس را کردند، عاقبت بیوفائی نمودند و نواب و کیل فراغتی یافت زیرا که نواب آزادخان افغان بدست نواب محمدحسن خان متلاشی و نابود گشته بود و نواب معزی الیه به درجه شهادت رسید و دارالامان کرمان در این انقلابات در تصرف شاهرخ خان افشار بود که از جانب حضرت شاهرخ شاه، پادشاه خراسان ایالت و حکومت سی نمود و نواب و کیل خداسرادخان ایشک^۳ آفاسی باشی را سردار فرمود با چند فوج از سپاه ظفرپناه به جانب کرمان روانه ساخت و چون اهالی کرمان از سوء سلوک شاهرخ خان به ستوه آمده بودند، چون خبر خداسرادخان را شنیدند به رغبت تمام، سر در اطاعت او آوردند^۴.

و این واقعه در لوی نیل سال ۱۱۷۳ اتفاق افتاد.

هم در این سال [۱۱۷۳]: نواب و کیل، حکومت بهبهان و کوه گیلویه را قسمت فرموده، ولایت بهبهان و زیرکوه را بتسامه به علی رضاخان قنواتی بهبهانی وا گذاشت و نواحی پشتکوه را که به کوه گیلویه شهرت یافته به هیبه الله خان پسر سسیح خان باشی^۵ باوی که مدتها از چاکران رکابی مخصوص بود و خدمت های شایسته نموده، عنایت فرمود و باشت، نام قریه ای است از نواحی کوه گیلویه و باوی نام طایفه ای از الوار کوه گیلویه است و مرحوم میرزا محمد کلانتر در روزنامه خود نوشته است: که در این سال فتنه ها خوابید^۶ و بیشتر ممالک ایران مهبط امن و امان گردید، لیکن صادق خان بیگلریگی مملکت فارس، برادر کریم خان با سن بی لطفی ها نمود و قدغن کرد که کسی به خانه میرزا محمد کلانتر نرود و بنای ناسازگاری را با سن گذاشت و حواله جات بی معنی فرمود و مبلغی خطیر خسران وارد آورد که قریه مظفری و قریه قصر احمر کوار را به سلا ماندگار^۷ بوزکی کلانتر کوار، به مبلغ سیصد تومان فروختم و چون صلاح خود را در توقف شیراز ندانستم، عریضه خدمت خاقان کریم خان و کیل نوشتم، سراء احضار به طهران فرموده، بزودی وارد گشتم و با خدای خود عهد کردم که در ایالت

۱. رک: روضة الصفاء، ج ۹، ص ۷۰.

۲. رک: روضة الصفاء، ج ۹، ص ۷۲.

۳. رک: روضة الصفاء، ج ۹، ص ۷۲، گیتی گشای، ص ۹۰.

۴. رک: گیتی گشای، ص ۹۰، در وفایع سال ۱۱۷۲.

۵. رک: گیتی گشای، ص ۹۳.

۶. روزنامه کلانتر، ص ۵۷.

۷. صاحب فارستامه حکایتی دیگر از او و کریم خان نقل می کند که نشان داده بذر و بخشش ملاماندگار و منافع

زراعت است. رک: فارستامه، ج ۲، بلوک کوار.

صادق خان عود به فارس نکتم چرا که بنای او بر تاخت و تاز مسلمانان بود و طبعش به مردم - آزاری و اخذ وجوه بی حساب، رغبتی تمام داشت و با سلیقه حقیر راست نمی آمد، لیکن بعد از هفت ماه توقف در طهران، حضرت کریم خان مرا مجبوراً روانه شیراز فرموده، آقا فضل الله مستوفی شیرازی را که برای تفریح محاسبات فارس آمده بود، مصاحب من نمود، چون به اصفهان رسیدیم حاجی آقا محمد والی اصفهان، مردمیها کرد و احترامات منظور داشت و چون وارد شیراز گشتیم و سفارش نامه پادشاهی را به صادق خان رسانیدم، اطاعت فرمود و اوضاع سلوک خود را تغییر کلی داد و از مشاورت من تجاوز نمود و بنای انصاف را گذاشت و نواب کریم خان وکیل زستان این سال را در طهران گذرانید و چون فتح علی خان افشار^۱ پیگری سابق فارس، بعد از تخلف از نواب محمدحسن خان قاجار در شهر ارومی آراسی گرفت و چندین هزار نفر سپاه را در اطاعت خود آورده، تبریز و مراغه را ضمیمه ارومی نموده بود.

لهذا نواب وکیل در بهار سال نیلان^۲ ۱۱۷۴ به عزم یورش آذربایجان، نهضت فرمود و شهر مراغه را در تصرف آورده، به جانب تبریز حرکت نمود و فتح علی خان افشار به حصار تبریز پناه برده، به قلعه داری پرداخت و نواب وکیل جوانب تبریز را تاخت و تاز فرموده، طوایف شقاقی و شاهسون را تنبیهی لایق کرده^۳، عود به طهران فرمود و میرزا محمد کلانتر - شیرازی در روزنامه خود نوشته است: «در این سال نواب وکیل مرا احضار به طهران نمود^۴ و بعد از ورود و تفتیش از ولایت و سلوک صادق خان چون به مرض ثقل سامعه مبتلا بودم، جواب می دادم و نواب معزی الیه به رأفت و مهربانی به آواز بلند تکلم می فرمود و مرا شرمنده می نمود، پس عرض کردم که به مرض کری گرفتارم و بعد از آن کاری از من ساخته نیست، ولایت را به هر کس صلاح می دانید بسپارید و اسلاک حقیر که سیصد زوج عوامل در آنها کار می کنند و از عدالت حضرت پادشاهی در کمال نظم و نسق است، به علاوه طوایحین و باغات مرغوب و دکاکین معمور و رمه اسب و قاطر و الاغ و گله ماده گاو و گوسفند دارم تمامی تعلق به حضرت وکیل دارد، اگر مزرعه مختصری به عیال فدوی عنایت شود که خود به عتبات عالیه رفته به دعاگوئی مشغول شوم، چون مراتب معروضه را قبول نفرمود، مرا عود به شیراز داد.^۵»

و در بهار یونت^۶ نیلان سال ۱۱۷۵: نواب وکیل به عزم یورش آذربایجان با سپاهی گران نهضت فرموده، بعد از ورود به آن خطه، معلوم گردید که فتح علی خان افشار^۷ با لشکر جرار از تبریز گذشته، به استقبال سپاه زند، آمده است و مرحوم میرزا محمد کلانتر، در روزنامه خود نوشته است^۸ که: «بعد از ورود من به شیراز، جماعتی که در حسد من بودند، خدمت خاقان -

۱. روزنامه کلانتر، ص ۵۸.

۲. گیتی کشای، ص ۹۷.

۳. گیتی کشای، ص ۹۸.

۴. روزنامه کلانتر، ص ۵۹.

۵. روزنامه کلانتر، ص ۵۹.

۶. در روضة الصفا، ج ۹، ص ۷۳؛ (فتح علی خان افشار اوشلو).

۷. روزنامه کلانتر، ص ۵۹.

وکیل عرض نمودند که میرزا محمد کلانتر و میرزاجانی و آقا فضل الله مستوفیان شیرازی و جماعتی از بزرگان فارس، با یکدیگر دوست و بهربان شده‌اند و صلاح دونت در توقف آنها در شیراز نیست. مجدداً حقیر و آقا فضل الله و برادر باجان برابر: میرزاجانی مستوفی، حاکم بلوک فسا و علی قلی خان کازرونی و هفده نفر از اعیان فارس را با لشکر فارس، برای یورش آذربایجان احضار فرمود که سلازم رکاب باشیم و بر حسب حکم وارد اردوی اعلا شدیم و نواب وکیل در ناحیه قراچمن تبریز^۱، بنه و آغروق^۲ را بر پشته‌ای گذاشت و اطراف پشته را به سنگرها محکم داشت و ندرخان^۳ زند را با دوازده هزار نفر لشکر دلاور، مستحفظ بنه و خادمان حرم فرموده، روانه جنگگاه شدند و بعد از تسویه با صف دشمن، میمنه سپاه را به شیخ علی خان و میسره را به زکی خان سپرده که برادر پدری اسکندر خان برادر مادری وکیل است و نواب معزی الیه، در قلب سپاه قرار گرفت. پس میسره سپاه فتح علی خان، بر میمنه لشکری که سپرده شیخ علی خان بود، تاخته شیخ علی خان را از پیش برداشته، تمامی سپاه میمنه فرار نمودند و سپاه میسره فتح علی خان آنها را تعاقب کردند و چون ندرخان^۴ و دوازده هزار نفر مستحفظ آغروق این هنگامه و غوغا را دیدند، سنگرها گذاشته اهل حرم را برداشته، راه فرار را پیمودند و ندرخان^۵ با حرم محترم نواب وکیل، به همدان و پاره‌ای از سواران شکسته به اصفهان رسیدند و شیخ علی خان بعد از شکست، پاره‌ای را بازگردانیده، به قلب سپاه که مقر نواب وکیل بود رسانید^۶ و زکی خان که سالار میسره بود، چون کار میمنه را تباه دید، خود را در میان جزائر چیان رسانید و نواب وکیل، شیخ علی خان و فوجی از قلب سپاه را به امداد زکی خان فرستاد آن دو سردار نامدار، مردانگیها کرده، سپاه میمنه فتح علی خان را از جا کردند، پس میمنه شکست یافته به قلب سپاه فتح علی خان رسیده، با هم اتفاق نمودند و سپاه فتح علی خان بعد از آن فتح، راه فرار را گرفته، از پی کار خود رفتند^۷ و چون خبر فرار ندرخان و مستحفظین اهالی حرسرا و تصرف آمدن بنه و آغروق به دست سپاه دشمن، به نواب وکیل رسید، اردو را در همانجا فرود آورده، به شیخ علی خان سپرده و خود با پنج شش نفر جلودار ایلغار فرموده، چون به سنگسر قراچمن رسید و کسی را ندید، فتحنامه‌ها نوشت و از عقب فراریان، روانه داشت و عود به اردو فرمود و فتح علی خان بعد از این شکست در جانی آرام نگرفته تا وارد قلعه ارومی گردید، پس به تعمیر قلعه و تدارک قلعه‌داری پرداخت و نواب وکیل، نواحی مراغه و خوی و سلماس و تبریز و بلاد شرقی رود ارس را نظمی کامل داد، پس به محاصره قلعه ارومی حکم فرمود^۸.

۱. در متن: (هفته).

۲. روزنامه کلانتر، ص ۶۰.

۳. لفظ ترکی به معنی باروت، احمال و اثقال.

۴. در متن: (بدرخان).

۵. در متن: (بدرخان).

۶. در متن: (بدرخان).

۷. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۷۳، و مجمل التواریخ، گلستانه، ص ۳۲۵ که ضمن بیان مشروح حادثه اختلافاتی با متن دارد و رک: گیتی‌کشای، ص ۱۰۳.

۸. این سپاه به آذربایجان و ارومی گریخت. روضة الصفا، ج ۹، ص ۷۴.

۹. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۷۴، و مجمل التواریخ، گلستانه، ص ۳۲۵ و ۳۲۶، و گیتی‌کشای، ص ۱۰۴.

سپاه ظفرپناه اطراف قلعه را فرو گرفتند و چون اوایل برج قوس بود فتح علی خان پیغام فرستاد که اگر چند روزی تأمل فرماید، مصاحبه ریش سفید آمده، مصالحتی به رضای طرفین خواهد داد و این پیغام کنایه بود که این روزها بسرف می بارد و اردو را پراکنده می نماید و نواب وکیل بعد از شنیدن این پیغام حکم فرمود که چندین خانه از سنگ و گل و چوب و نی ساختند و به اندک زمانی شهری برگرداروسی پرداختند.

میرزا صادق ناسی تخلص، صاحب قادیخ زندیه نوشته است: فتح علی خان افشار با ابراهیم خان بغایری که در اردوی اعلی به احترام توقف داشت همدستان شده بود که نواب وکیل را به شمشیر یا تفنگ از میان بردارد و ابراهیم خان بغایری با بعضی از سرکردگان جزء که شهبازخان بککی^۱ سرکرده تفنگچیان کوه مره فارس، یکی از آنها بود و در فن تفنگ اندازی او را سرآمد اهل عصر می شمردند، مواضعه نمود که به تیر تفنگ آن شهریار فیروزچنگ را از پا در آورد و یکی از خیرخواهان بر این واقعه اطلاع یافته، مراتب را به عرض رسانید و نواب وکیل آن جماعت را محبوس فرمود و بعد از اثبات، ابراهیم خان بغایری و شهبازخان بککی و ملا مطلب کربالی و سایر رفقا را کشته، سر آنها را برای فتح علی خان فرستاد و «بکک» نام طایفه ای از کوه مره شکفت است و مرحوم میرزا محمد کلانتر در روزنامه خود نگاشته است^۲ که: «در شکست سنگر قراچمن تبریز، حقیر از جمله فراریان بودم و تا قزوین عنان نکشیدم که خبر فتح وکیل را شنیدم و عود به تبریز نمودم و تمام اسباب سفرم به تاراج رفته بود باز به قرض و مساعدت، سامانی تازه فراهم آوردم و در ارومی به اردوی اعلی پیوستم و زحمت سختی از ملا مطلب کربالی بدبخت و شهبازخان بککی به من رسید که این دو نفر ناکسانی بودند که با ابراهیم بغایری موافقت کرده، باعث شکست شیخ علی خان و ندرخان^۳ مستحفظ سنگر شدند و نواب وکیل آنها را گرفته، اراده کشتن داشت و من از واقعه مطلع نبودم و نظرخان^۴ زند که رفیق راه فرار من بود، حضور وکیل بدگویی از ملا مطلب نمود و حقیر به نظرخان گفتم، این مرد از اهل فارس است چرا از او بد می گوئی و این گفتگو^۵ در شبی بود که نواب وکیل آنها را گرفته، اراده کشتن داشت، نظرخان مرا هم ستم [به] رفاقت آنها کرده در خدمت وکیل اصرار می نمود و به جلال قدر الهی که از سواضعه آنها بی خبر بودم پس لطف خدائی شامل عالم گردید، حضرت وکیل فرمود که فلانی همیشه با ما هست اگر از مواضعه آنها خبری داشت به ما می گفت^۶، چون این وقایع در اواسط قوس اتفاق افتاد و هرچه از آسمان می بارید همه برف بود، استدعای مرخصی از اردو و توقف در تبریز نمودم و حضرت وکیل مرا و

۱. رک: گیتی گشای، ص ۱۰۷: (ابراهیم خان نویری)، مجمل التواریخ، گلستانه: (ابراهیم بغایری خراسانی)، ص ۳۲۴.

۲. در گیتی گشای: (نککی) ص ۱۰۷، این شهبازخان را (شهباز دنبلی) نیز نوشته اند. روزنامه کلانتر، ص ۶۰. و مجمل-التواریخ، گلستانه، ص ۳۲۴.

۳. روزنامه کلانتر، ص ۶۰.

۴. در متن: (بدرخان).

۵. میرزا محمد کلانتر از او با عنوان: (نظرخان نسناس زند که رفیق راه فرار سنگر بودیم...) یاد می کند. روزنامه کلانتر،

ص ۶۰.

۶. در متن: (گفته گو).

۷. روزنامه کلانتر، ص ۶۱.

میرزاجانی و آقا فضل الله مستوفیان شیرازی را سرخص فرموده به تبریز رفتیم^۱ و بعد از چند روز احضار به اردو شدیم و بعد از ورود معلوم شد که جمعی از فارسیان که از سنگر قراچمن تبریز فرار کرده بودند، در اصفهان دستگیر شده‌اند و از جمله علی قلی خان کازرونی بود و حکم صادر شده بود که علی قلی خان را کور و مابقی، بعضی را کشته و بعضی را گوش و بینی بریده، روانه دارند و چون از صدور این حکم مطلع شدم و چایار روانه بود، در شبی که نواب و کیل بساط عیش گسترده، اعیان دولت خود را احضار داشته، امیر و مأمور از باده ناب مست گشته بودند، حقیر و میرزا جانی و آقا فضل الله برای التماس و رفاه فارسیان به حضور مبارک رفته، شفاعت نمودیم، و کیل در حالت مستی فرمود شما با هر کس دشمن ماست اتفاق دارید^۲ و لله الحمد؛ جز این کلمه چیزی نفرمود و برای فارسیان آفاقه کلی حاصل گردید که از نسق و کشتن کار آنها به ترجمان گذشت^۳. و چون زمان محاصره ارومی به ننه ماه کشید و قحط و غلا به درجه‌ای بالا رسید، فتح علی خان افشار ناچار گشته، خود را به اصطبل و کیلی رسانید و شهر ارومی در تصرف سپاه زند اقتاد کارها رونقی تمام یافت^۴.

و در خلال این احوال به عرض و کیل رسانیدند که شیخ علی خان به مهر خود بی اطلاع کارگزاران^۵، وجوه دیوانی سالک متصرفی و کیل را حواله می دهد و محصلان شداد می گمارد، بعلاوه هر حکمی از نواب و کیل در قبض و بسط امور صادر می شد غالباً برخلاف آن حکم می نمود چنانکه به ضرب المثل می گفتند: «شاه می بخشد و شیخ علی خان نمی بخشد» و این معنی باعث گردید که هر دو چشم او را میل کشیده، کور نمودند^۶.

و در این اثناء آزادخان افغان^۷ که از سطوت نواب محمد حسن خان قاجار فرار نمود و مدتی در میانه اهالی کردستان بسر می برد و از کردستان به بغداد رفت و چندی توقف نمود به خدمت نواب و کیل رسیده، مورد عنایت گردید و نواب و کیل از ارومی حرکت فرمود.

و در بهار سال ۱۱۷۶: به عزم تسخیر شیروان و دربند و باکوبه، وارد اردبیل گردید که خبر سرکشی و طغیان زکی خان زند که از جانب او سردار سپاه عراق بود رسید. لابد گشته، دفع دشمن خانگی را مقدم داشته به سمت عراق نهضت فرمود و جماعتی از اسرا را با کوچ و بنه به همراه خود آورد که از جمله آزادخان و فتح علی خان افشار و کاظم خان قراچه داغی و پیام خان جوانشیر و نجف قلی خان دنبلی و حاجی علی محمد خان سراغهای و حاجی خان کنگرلوی.

۱. روزنامه کلانتر، ص ۶۲.

۲. روزنامه کلانتر، ص ۶۲.

۳. روزنامه کلانتر، ص ۶۳.

۴. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۷۴.

۵. در متن: (کارگزاران).

۶. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۷۴، و گیتی گشای، ص ۱۰۹، مجمل التواریخ، گلستانه، ص ۳۳: (به سبب سوءظنی که از شیخ علی خان در این سفر بهمرسانیده بود در شب او را طلبیده، به دست خود یک چشم او را با کارد کند و چشم دیگرش را مرادخان زند حسب الحکم با خنجر از حدقه برآورد).

۷. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۷۴، اما در مجمل التواریخ گلستانه، ص ۳۳ آمده است که: آزادخان که در شهر زور سرحد روم در میان جماعت افغان می زیست).

نخجوانی و رضاقلی خان گنجه‌ای برادر شاه‌ویردی خان قاجار، زیاداوغلی^۱ بیگلربیگی قراباغ و امیرگونه خان افشار^۲ و ریش سفیدان و سرخیلان ایلات والوس افشار و اروسی و شفاقی و شاهیسون و ارگلی خان، والی گرجستان^۳. و الحق کمتر اوقاتی چنین اجتماعی از اعیان درموکب سلطانی دست داده بود.

و چون زکی خان از حرکت نواب و کیل مطلع شد، تاب توقف نیاورده، از راه زرده کوه بختیاری و مال میرجانکی^۴ گذشته در نواحی شوشتر^۵، نزول نمود و نواب و کیل وارد اصفهان گردید و نظر علی خان زند را بر سر زکی خان مأسور فرمود و چون نزدیک به مقصود رسید، تمامی اردوی زکی خان فرار نموده به اردوی نظرعلی خان ملحق شدند و خود گریخته به جانب عربستان رفت.^۶

و نواب و کیل در همین سال [۱۱۷۶]: برای تنبیه طایفه بختیاری از اصفهان حرکت فرمود و از هر جانب آنها، سپاهی مأسور داشت و در اندک زمانی بر تمامی آنها غالب شدند و حسب الامر، طایفه هفت لنگ بختیاری را در نواحی قم یورت و منزل دادند و طایفه چهارلنگ بختیاری در بلوک فسای فارس منزل نمودند^۷ و بعد از وفات مرحوم و کیل بیشتر طایفه چهارلنگ از بلوک فسا، عود به وطن خود نمودند و دو تیره از چهارلنگ در تنگ کرم فسا و قریه کنکان فسا باقی مانده، تا کنون که سال ۱۳۰۴ رسیده است، مشغول رعیتی می باشند، آنچه در تنگ کرم توقف دارند مشهور به لرنوترکی هستند و بر عادت خود، زمستان و تابستان را در چادرهای سیاه به سر می بردند و به زبان لری تکلم می نمایند.

و در سال ۱۱۷۷: که نواب و کیل از نواحی بختیاری مراجعت فرمود و در نزدیکی ده کرد چهارمحال اصفهان نزول اجلال نمود و جعفرخان پسر صادق خان که برادر مادری علی مرادخان زند بود، به موکب والا رسیده، به منصب سروری لشکر کشیک و سالاری خدم و ممالیک سراقراز گردید^۸ و چون فتح علی خان افشار که چندی بیگلربیگی مملکت فارس بود و مدتی به خودسری، در آذربایجان، لوای سروری را افراشت، پس پناه به اقبال نواب و کیل آورد و ملازم اردوی اعلی شد و در خدمت و کیل با کمال احترام به سر می برد چنانکه در کشیکخانه و مجلس حضوری بعد از آزادخان بر تمامی اسرا، مقدم می نشست باز به خیال باطل، مصدر بعضی از امورات که مستوجب سیاست او بود می شد و هر چند این مراتب را خدمت نواب و کیل معروض می داشتند، موقع قبول نمی یافت تا آنکه خوانین آذربایجان اتفاق نموده، در خدمت و کیل از کید و اراده خیانت‌های او تفصیلهای گفتند و مراتب خدعه او را ثابت نمودند،

۱. در متن: (اغلی).

۲. امیرگونه خان افشار ایرلوی طارمی. (گیتی‌گشای، ص ۱۱۴).

۳. مجموعه این نامها به استثنای ارگلی خان که از روضه‌الصفاء، ج ۹، ص ۲۷۴ گرفته شده از گیتی‌گشای، ص ۱۱۴ منقول است.

۴. در گیتی‌گشای: (مال امیر) ص ۱۱۵.

۵. (در صحرائی موسوم به سردشت). گیتی‌گشای، ص ۱۱۵.

۶. رک: گیتی‌گشای، ص ۱۱۶.

۷. رک: گیتی‌گشای، ص ۱۲۱ و ۱۲۰.

۸. رک: گیتی‌گشای، ص ۱۲۱، و روضه‌الصفاء، ج ۹، ص ۷۹.

و نواب و کیل، حکم به قتل او فرمود و در آستانه حضرت شاه‌رضای قمشه مدفون گردید^۱، پس موکب والا به چاپلاق^۲ و سیلاخور^۳ رفت و نظر علی‌خان زند را به خرم‌آباد فیلی بر سر زکی‌خان-زند فرستاد و زکی‌خان فرار نموده، به پشتکوه فیلی رسید و نظر علی‌خان چون نزدیک به زکی‌خان شد و هنگامه جنگ گرم گردید، زکی‌خان شکست یافته، فرار نموده به سیلاخور، [آمده] پناه به اصطل و کیلی برده و بعد از چند روز مورد عنایت گردید^۴ و امور نواحی بروجرد و لرستان فیلی کمال انتظام یافت.

و این وقایع در سال ۱۱۷۸: اتفاق افتاد و چون در سال گذشته، شیخ‌سلیمان، رئیس طایفه بنی‌کعب، از اعراب بادیه که خراج‌گزار دولت روم بود از پشای بغداد رنجیده، دوهزار خانوار بنی‌کعب را برداشته از شط‌العرب گذشته، در ناحیه دورق که اکنون به فلاحی شهرت یافته، منزل نمودند^۵ و چند کشتی کوچک و بزرگ را فراهم آورده، بر مترددین دریای فارس و لنگرگاه بصره، بی‌اعتدالی می‌نمودند، عمرپاشا والی بغداد، محمدآقای سلام‌آقاسی^۶ را، روانه دربار و کیلی نموده، در سیلاخور به شرف حضور رسیده، استدعا داشت که اگر سپاه ظفرپناه برای تنبیه شیخ‌سلیمان نهضت نماید، سیورسات و مخارج اردو را از بصره رسانند و مسئول او به اجابت رسیده^۷، درعین زمستان از سیلاخور حرکت فرمود و از خرم‌آباد فیلی گذشته، وارد دزفول شدند و معادل بیست‌هزار تومان از اهالی دزفول و شوشتر به اسم پیشکشی گرفته، بر تمامی نواحی خوزستان و عربستان، ضابط و عامل گماشت و در اول رمضان تشریف‌فرمای شوشتر گردید و در عشر اوسط این ماه، عید سعید نوروز اتفاق افتاد^۸.

پس موکب والا، برای تنبیه شیخ‌سلیمان به جانب فلاحی حرکت نمود و خبر رسید که شیخ‌سلیمان با تمامی بنی‌کعب به جزیره حفار^۹ که در ملتقای شط‌کرن و شط‌العرب است، گریخته و اردوی اعلی در منزل کیان^{۱۰} که تا دریای فارس شش فرسخ است و تا کنار شط‌العرب یک فرسخ و تا بصره آن قدر سافت داشت که از اردو بازار برای رفع حوائج با کشتی اگر صبح حرکت می‌نمودند به بصره رفته، قبل از ظهر مراجعت می‌کردند، پس محصلی برای آوردن سیورسات و کشتی برای رفتن در عقب شیخ‌سلیمان که هر روزه در جزیره توقف داشت روانه بصره داشتند و متسلم بصره، قدری خرما، بار دو فروند کشتی کرد و زورقی را با زینت تمام برای سواری نواب و کیل فرستاد و در باب غله، عذر خواه گردید و نواب و کیل با چند فوج

۱. رک: گیتی‌کشای، ص ۱۲۲، روضة‌الصفاء، ج ۹، ص ۷۹.

۲. (عروج یعنی جابلق) شهر سوس را گویند، شهری کوچک است... نزهةالقلوب، ص ۷۰.

۳. رک: گیتی‌کشای، ص ۱۲۳.

۴. رک: گیتی‌کشای، ص ۱۲۶.

۵. رک: گیتی‌کشای، ص ۱۲۶، روضة‌الصفاء، ج ۹، ص ۸۰.

۶. رک: گیتی‌کشای، ص ۱۴۷.

۷. رک: گیتی‌کشای، ص ۱۲۸.

۸. رک: گیتی‌کشای، ص ۱۳۱.

۹. در گیتی‌کشای، ص ۱۳۲، آمده است که: (اموال و اسباب به قلعه حصار که مجمع‌البحرین شط‌کرن و شط‌العرب واقع است، روی آورد). این نام در گیتی‌کشای: (حفار) است و در متن: (خفار) بود.

۱۰. رک: گیتی‌کشای، ص ۱۳۲.

لشکر به توسط بطیل از شط کاران عبور فرموده، در میانه شطوط ثلثه و شط کاران، توقف نموده و فوجی جزائرچی به سرکردگی زکی خان زند بر سر شیخ سلمان فرستاد و شیخ سزبور پیش از ورود لشکر بر کشتیها نشسته به قبه دریا رفته بود و مأمورین مراجعت نمودند و چون شیخ سلمان، سدی بر رودخانه جراحی بسته و انهار بسیار از یمین و یسار آن بریده، آبادی زیاد ساخته بود، آن سد را خراب و قلعه حفار را خراب نموده، پس از دوسه روز رسولی از جانب شیخ سلمان آمده، میرزا محمدعلی صدرالممالک را شفیع خود نموده بود که هر ساله، مبلغی به رسم مالیات به خزانه عامره رساند و چون طایفه بنی کعب شیعه اثنا عشریه بودند، مسئول آنها، مقبول گردید.

و شطوط ثلثه که نام برده شد: اول شطالعرب است که چون دجله بغداد و شط فرات در قرنه تلاقی کنند، شطالعرب گویند، دویم شط حویزه است که مبادی آنرا، رود کرخه گویند و داخل شطالعرب شود و سیم شط فلاحی است که مبادی آنرا، رودخانه جراحی گویند.

و چون موسم تابستان رسید و هوای فلاحی طعنه به دوزخ می زد، موکب والا از راه خلف آباد فلاحی به عزم بهبهان و کوه گیلویه^۲، نهضت فرسود و بعد از چند روز در ناحیه زیدون که چهار فرسخ جنوبی بهبهان است نزول اجلال فرمود و فوجی از سپاه ظفرپناه را برای تنبیه اهالی ناحیه لیراوی^۳ که در ساحل دریای فارس و ده فرسخ جنوبی بهبهان است مأمور فرمود و اهالی لیراوی در ماهور میللاتی که کوههای سخت و دره های عمیق و هوایی بسیار گرم دارد، متفرق شدند و لشکریان در همه جا، بر آنها تاخته، جماعتی از آنها را کشتند و اموالشان را بردند و بسیاری را اسیر نمودند و موکب والا از راه سیاه پوش زیدون عبور نموده، در کنار رودخانه آب شیرین، مشهور به خیرآباد^۴، سه فرسخ مشرقی بهبهان نزول فرمود و افواج مأموره به لیراوی، به فیروزی به اردوی اعلی پیوسته، اسرای لیراوی را به حضور رسانیده، حکم قتل آنها، صادر گشت و از سرهای آنها، کله مناری را برپا نمودند.^۵

پس، از باشت باوی و فهلیان و دشمن زیاری و قریه خلار گذشته روز دویم ماه صفر، سال ۱۱۷۹^۶ وارد شیراز جنت طراز گردید.

و چون تقی درانی بر نواحی کرمان استیلا یافته بود، تقی خان^۷ حاکم یزد را بر حسب استدعای خود مأمور به تنبیه تقی درانی فرمود، چون وارد خاک کرمان گشت و چهار فرسخ تا به اردوی تقی [درانی] باقی بود، شب هنگام بی جدال عطف عنان نموده، به سرعت تمام وارد

۱. رک: گیتی گشای، ص ۱۳۴.

۲. رک: گیتی گشای، ص ۱۳۴.

۳. در متن: کوه لیکویه.

۴. رک: گیتی گشای، ص ۱۳۷.

۵. در گیتی گشای، ص ۱۳۷: (لراوی)، در مجمل التواریخ، گلستانه: (لیلاوی) ص ۳۳۵.

۶. در متن: (درهای).

۷. رک: گیتی گشای، ص ۱۳۸.

۸. رک: گیتی گشای، ص ۱۳۸.

۹. در روزنامه کلانتر، ص ۶۳: (تعاقوی ثیل، ۱۱۷۹).

۱۰. در گیتی گشای، ص ۱۴۱: (محمد تقی خان باقی) است. و روضة الصفاء، ج ۹، ص ۸۱.

بزد گردیده، فتحنامه خوانده، می فرمود که فتح بزرگ به سلامت باز آوردن لشکر است الحمدلله از دماغ احدی خون نیامد، این اخبار چون به نواب و کیل رسید، بسی خندید و فرمود: «مردمان شهری چنین باشند، پس علی خان شاهسون را مأسور به کرمان فرمود و بعد از ورود و محاصره شهر، گلوله‌ای به علی خان رسیده، وفات یافت.»^۲

و در بهار همین سال [۱۱۷۹]: نظر علی خان زند را مأسور به کرمان فرمود، بعد از ورود به کرمان و چند روزی محاصره، تقی خان درانی را گرفته، بسطام خان سرکرده غلامان چخماقی را در کرمان گذاشته، تقی [درانی] را به همراه خود به شیراز آورده، به فرمان نواب و کیل او را کشتند.^۳

و در همین سال [۱۱۷۹]: صادق خان: بیگلریگی فارس، به نظم لارستان مأسور گردید و نصیرخان لاری در قلعه لار متحصن گشت و صادق خان بعد از ورود به قهر و غلبه، قلعه لار را گشوده و نصیرخان را با عیال و اطفال گرفته، روانه شیراز داشت و حکومت لارستان را به مسیح خان پسر عموی نصیرخان واگذاشت.^۴

و در سال ۱۱۸۰: وکیل که خاطر را از نظم ممالک ایران جز خراسان آسوده داشت، شهر شیراز جنت طراز را پایتخت سلطنت خود فرمود و بنیاد ساختن عمارات را نمود: اول قلعه شهر را از گچ و آجر بنا کرده، به اتمام رسانید، بعد از آن ارگی برای نشیمن و حرسرای خود بساخت و به انجام رسانید، صاحب قادیخ زندیه نوشته است که: چون اراضی خارج دروازه شیراز پستی و بلندی بسیار داشت، دوازده هزار نفر عمله، به ولایات محروسه خود حواله داد که برای تسطیح و هموار نمودن اراضی حاضر نمود و جماعتی از مطربان و سرناچیان و زنان آوازه‌خوان را گماشت که در چند جا بساط عیش گسترده، مشغول سازندگی بودند، برای آنکه جماعت کارکنان به تردماغی و خوشحالی، به وجد و سرور، مشغول به عمل باشند^۵ و تفصیل سایر عمارات و کیلی در شیراز و خارج شیراز، در عنوان بقاع شیراز در این فلامنامه انشاءالله تعالی نگاشته شود.

و چون میرمهنا ضابط بندر ریگ همیشه با همسایگان دور و نزدیک خود ناسازگار بود و پیش از آنکه نواب و کیل از شیراز برای یورش عراق نهضت فرماید، میرمهنا را به دست آورده، اراده قتل او را فرمود و میرزا محمد بیک خورموجی دشتستانی داساد میرمهنا، از خدمتگزاران واقعی نواب و کیل بود و در جنگ با آزادخان در صحرای خشت، خدمات

۱. ر.ک: گیتی‌گشا، ص ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳.

۲. ر.ک: گیتی‌گشا، ص ۱۴۳.

۳. ر.ک: گیتی‌گشا، ص ۱۴۵.

۴. در گیتی‌گشا، ص ۱۴۸: (صادق خان استظهارالدوله).

۵. ر.ک: گیتی‌گشا، ص ۱۴۶، ۱۴۷.

۶. ر.ک: گیتی‌گشا، ص ۱۵۴.

۷. ر.ک: گیتی‌گشا، ص ۱۵۴.

۸. (در سواحل فارس بندری است مسمی به بندر ریگ و اعراب آنرا معرب کرده بندر ریق خوانند). روضة‌الصفا، ج ۹،

ص ۸۲، و ر.ک: آثار شهرهای خلیج فارس، ص ۸۳۱ و ۸۴۷.

۹. در متن: خدمتگذاران.

لایقه نموده بود، توسط از میرمهنا کرده، به درجه قبول رسید و میرمهنا باز به ضابطی بندر ریگ برقرار گردید و در غیبت نواب و کیل از فارس، بنای تاخت و تاز را گذاشت [و] همسایگان را آزار می نمود و صادق خان بیگلریگی فارس، اسیرگونه خان^۱ افشار را برای تنبیه او روانه داشت و میرمهنا با عیال و کسان خود بر کشتیها نشسته، در جزیره خارکو، منزل نمود^۲ و چون این جزیره آب شیرین نداشت، میرمهنا در خیال تصرف جزیره خارک که شرح حالش در باب ذکر جزائر فارس نگاشته شود و در دست فرنگیان ولندیزی^۳ بود، افتاد و چون جماعت ولندیزی از خیال میرمهنا مطلع گشتند، شیخ سعدان^۴ بوشهری را به اعانت خود خواستند و شیخ سعدان با تفنگچیان بوشهری و ریشهری بر کشتیها نشسته، به جزیره خارک آمدند و کپیتان^۵ جهازات ولندیزی با کشتیهای جنگی به مصاحبت تفنگچیان بوشهری به جانب جزیره خارکو شتافتند و میرمهنا با دلاوران اعراب بندر ریگی با کشتیهای خود در برابر آنها آمده، جنگی سخت نموده، سپاه ولندیزی^۶ و بوشهر را شکست داد و جماعتی را کشتند و بیشتری را غرق دریا نمودند و بلا تأمل به صوب جزیره خارک شتافته، در کنار قلعه جزیره خارک با فرنگیان جنگ نموده و از توپ و تفنگ آنها اندیشه نکرده، غالب شدند و قلعه را متصرف گردیدند و بسیاری را کشتند و سر کرده آنها را اسیر کردند^۷ و آلات و ادوات جنگ و مال التجاره آنها را تصاحب نمودند و در روی دریا بنای راهزنی را گذاشتند تا آنکه در این سال زکی خان-زند^۸ به فرمان نواب و کیل وارد بندر ریگ گردید و در تدارک کشتی و سفر دریا شد و همراهان میرمهنا از عاقبت کار ترسیدند و حسن سلطان پسر عموی او فرصت یافته و اطراف او را محاصره داشت [و] جمعی از فدویان، میرمهنا را به کشتی شکسته رسانیده، او را از چنگ حسن سلطان^۹ نجات دادند و زکی خان مراتب را خدمت و کیل معروض داشت و فرمان حکومت بندر ریگ و جزیره خارک، با لقب خانی، برای حسن سلطان صادر گردید و آنچه در آن جزیره از اسواص خاصه میرمهنا و تجار و لشکر ولندیزی بود به حسن سلطان عنایت گردید و میرمهنا بعد از فرار در دریا، طوفانی شده، کشتی، او را به بصره رسانید و اهالی بصره که از دست او آزارها کشیده بودند، او را شناختند و حبس نمودند، پس به حکم عمر پاشا والی بغداد او را کشتند.^{۱۱}

و هم در این سال، [۱۱۸۰]: نواب آقا محمدخان و نواب حسین قلی خان^{۱۲} پسران صدق

۱. در متن: اسیرگونه خان.

۲. رک: گیتی گشا، ص ۱۶۱، ۱۶۲.

۳. مقصود هلندیان است. در گیتی گشا، ص ۱۶۲، این کلمه به صورت (ولندیس) آمده است. و چنین است در روضه.

الصفاء، ج ۸، ص ۸۳.

۴. رک: گیتی گشا، ص ۱۶۳.

۵. عمان Captain انگلیسی است که در فارسی بصورت کاپیتان و سروان و ناخدا بکار می رود.

۶. هلند است که آنرا در تواریخ ولندیز دوج نیز گویند. رک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، حاشیه ص ۵.

۷. رک: گیتی گشا، ص ۱۶۳، روضه الصفاء، ج ۹، ص ۸۳.

۸. رک: گیتی گشا، ص ۱۶۴: (روانه موطن اصلی گردانید).

۹. رک: گیتی گشا، ص ۱۶۴، ۱۶۵.

۱۰. رک: گیتی گشا، ص ۱۶۶.

۱۱. رک: گیتی گشا، ص ۱۶۸.

۱۲. رک: گیتی گشا، ص ۱۷۰.

مرحمت پناه محمدحسن خان قاجار نایب السلطنه که بعد از واقعه پدر نامدار خود در میان طایفه یموت ترکمان توقف داشتند، وارد شیراز گردیدند و مورد مهربانی و تفقد در نزد نواب وکیل شدند^۱ و بعد از چندی، نواب حسین قلی خان به خاطر خواه خود، حکومت دامغان را یافته^۲، از شیراز به جانب مقصد نهضت فرمود و بعد از مدتی، ترك حکومت نموده در ناحیه نوکنده^۳ که بلوکی است میان مازندران و استرآباد که ملک اربابی والد ماجد او بود و به ارث به او تعلق داشت توقف نمود و محمدخان دادو^۴ حاکم مازندران از کینه دیرینه هر روزه به توسط عریضه او را متهم و خائن قلم می داد تا آنکه از بارفروش^۵ که دارالایاله بود جمعیتی کرده به جانب نوکنده حرکت نمود و چون به اشرف البلاد رسید، نواب حسین قلی خان که به جهانسوز شاه ملقب شده بود، از راه غیر متعارف رفته، شهر ساری را تصرف فرمود و محمدخان از اشرف [البلاد] مراجعت می نمود که در میان راه^۶ یا مرتضی قلی خان برادر نواب معزی الیه ملاقات کرده، بعد از جنگ، شکست یافته، گرفتار گشته، با غل و زنجیر در خدمت مرتضی قلی خان به حضور نواب والا رسیدند و به اتفاق به بارفروش رفتند و مال بسیاری از محمدخان گرفتند و او را کشتند، چون این اخبار در شیراز به عرض نواب وکیل رسید، زکی خان زند را به نظم مازندران مأمور داشت^۷ و بعد از ورود و انتظام، از تعاقب نواب جهانسوز خان^۸ تا استرآباد و گرگان عنان نکشید و نواب معزی الیه در میان طایفه یموت توقف فرمود و زکی خان عود به مازندران نمود مهدی خان پسر محمدخان داود را حاکم مازندران نموده مراجعت به شیراز نمود پس نواب جهانسوزخان عود به مازندران نموده در نوکنده توقف فرمود و چون مهدی خان حاکم مازندران مانند پدر خود بناء سوء سلوک گذاشته، جماعتی از او رنجیده، به نواب جهانسوزخان پناه آوردند و نواب معزی الیه با ملازمان خاصه خود از راه کوهستانات هزار جریب^۹ ایلغار فرموده به قصبه بارفروش رسیده، مهدی خان را گرفته، به استقلال تمام به قبض و بسط امور مملکتی مازندران پرداخت و چون این اخبار در شیراز به عرض نواب وکیل رسید، علی محمدخان زند^{۱۰} را برای نظم مازندران روانه فرمود و نواب جهانسوزخان، صلاح خود را در توقف مازندران ندیده، به عزم استرآباد نهضت فرمود و در آنجا به اغوای طایفه یوخاری باشی قاجارا^{۱۱} به دست دو نفر یموت ترکمان که از

۱. رک: گیتی گشا، ص ۱۷۰، روضة الصفا، ج ۹، ص ۸۵.

۲. رک: گیتی گشا، ص ۱۷۰، روضة الصفا، ج ۹، ص ۸۶.

۳. رک: گیتی گشا، ص ۱۷۱: (نوکنده بلوکی است در میان استرآباد و مازندران).

۴. (محمدخان سوادکوهی مشهور به دادو) گیتی گشا، ص ۱۷۱، (دادو: بر وزن جادو در اصل به معنی غلام است).
ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۰.

۵. نام سابق شهر بابل مازندران که نام قدیمی آن مامطیر (Mámatir) است. (فرهنگ معین)

۶. (در رستم آباد). گیتی گشای، ص ۱۷۲.

۷. رک: گیتی گشا، ص ۱۷۲.

۸. (چون... در سفک دماه تعدی و تطاولی تمام رفت و حکم به تخریب و تحریق آن بیوتات صادر شد... لهذا خان جلالت بنیان را جهانسوز شاه لقب کردند). روضة الصفا، ج ۹، ص ۸۹.

۹. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۹۰.

۱۰. در تاریخ گیتی گشا، ص ۱۷۴: (محمد علی خان)، اما در روضة الصفا، ج ۹، ص ۹۵: (علی محمدخان زند) است.

۱۱. رک: گیتی گشا، ص ۱۷۴ و ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۲، و نامه خسروان، ص ۱۰، نامه چهارم.

غلامان خاصه او بودند شهید گردید^۱ و چون ایالت بندرعباس به حاجی آقا محمد والی سابق اصفهان مفوض بود و شیخ عبدالله عرب بنی معین^۲ حاکم جزیره هرموز اعتنائی به او نداشت، حاجی محمد آقا به لطایف حیل او را گرفته، روانه شیرازش داشت و بعد از مدتی پسر خود را گروگان داده، عود به وطن نمود و عریضه خدمت زکی خان نوشت و تسخیر مسقط و عمان را به اسهل وجوه جلوه داده، چون سراتب به عرض نواب وکیل رسید.

در اوائل فصل خزان سال ۱۱۸۰ واند: برای تسخیر مسقط و عمان، زکی خان را سردار فرموده از شیراز از راه فسا و داراب و سبعه وارد بندرعباس گردید و بر حسب فرمان و کیلی، تفنگچی و چریک سواحل دریای فارس از حد حفار^۳ و نواحی فلاحی که مسکن طایفه بنی کعب بود و بنادرات، در کشتیهای دیوانی که از زمان حضرت نادرشاه باقی بود و کشتیهای تجار سوار شده به عزم تسخیر مسقط حرکت نمایند و شیخ عبدالله بنی معین والی جزیره هرموز در خدمت زکی خان مصدر انجام تمامی امور بود و او را دختر جمیله ای بود^۴ و جماعتی، اوصاف حمیده او را خدمت خان عرض کرده، خان را فریفته جمال نادیده او نمودند که گفته اند *يعشق السمع قبل العين*^۵ و زکی خان از مفارقت دختر در سوز و گداز افتاده، آرام نداشت و ناچار گشته به توسط بعضی، راز خود را به شیخ عبدالله اظهار داشته، خواهشمند موصلت گردید، و شیخ عبدالله از این پیغام در پیچ و تاب افتاد و به ظاهر قبول نموده، اظهار خوشدلی داشت، پس برای انمام معامله، زکی خان را به جزیره هرموز که در برابر بندرعباس به مسافت قلیلی افتاده، دعوت نمود و عشق دختر، چنان زکی خان را آشفته نموده بود که از آداب سرداری غافل گشته، با چند نفر از نزدیکان خود، بی تأمل به جزیره هرموز شتافته، شیخ عبدالله در همان روز ورود، زکی خان را محبوس نظر نموده^۶، پیغام فرستاد که پسر من در شیراز به عنوان گرو محبوس نظر است تا او را به من نرسانی، خلاصی از حبس نیایی و چون این واقعه به عرض وکیل رسید، پسر شیخ عبدالله را سرخص فرسوده و بعد از ورود او، شیخ عبدالله، زکی خان را هم سرخص نمود و عزیمت یورش مسقط و عمان به اجمال گذشت.^۷

و چون عمر پاشا والی بغداد^۸، بعضی از تجار ایرانی را تاراج کرده بود و چند سال برخلاف حساب از زوار مشاهده مشرفه عراق عرب باج می گرفت، نواب وکیل سراتب را خدمت اعلیحضرت سلطان مصطفی خان قیصر روم نگاهشت و برای پاداش اعمال عمر پاشا، سر او را درخواست فرسود و چون از جانب امنای دولت عثمانی جواب سقرون به صواب نرسید،

۱. (چند تن از ترکمانان ملتزم رکاب را به مال فراوان تطمیع کردند و ایشان نیم شبی در خوابگاه او گلوله های تفنگ را گشاد داده تا همچنان در جامه خواب شهید شد). *ناسخ التواریخ*، ج ۱، ص ۳۳، *روضه الصفا*، ج ۹، ص ۱۱۲: نام قاتل او را (آرتق) می داند و تاریخ آنرا شب ۱۲ صفر.
۲. *رک: گیتی گشا*، ص ۱۷۶، *روضه الصفا*، ج ۹، ص ۱۱۷.
۳. *در گیتی گشا*، (حفار) در متن: *حفار*.
۴. *رک: گیتی گشا*، ص ۱۷۶، *روضه الصفا*، ج ۹، ص ۱۱۸.
۵. *گوش پیش از چشم عاشق می شود: (ندیده و از روی شنیده ها عشق ورزیدن)*.
۶. *رک: گیتی گشا*، ص ۱۷۷، *روضه الصفا*، ج ۹، ص ۱۱۹.
۷. *رک: گیتی گشا*، ص ۱۷۸، *روضه الصفا*، ج ۹، ص ۱۱۹.
۸. *رک: گیتی گشا*، ص ۱۷۸، *روضه الصفا*، ج ۹، ص ۱۲۰.

در اواخر سال ۱۱۸۸: نواب وکیل برای تسخیر بصره که اعظم بلاد عثمانی است، صادق خان برادر خود را با سی هزار نفر لشکر مأمور فرمود و چون سپاه ظفرپناه در کنار شطالعرب نزول نمود، بنای ساختن زنجیر و سهیا داشتن باقی آلات جسر گذاشتند.^۱

و در بهار سال ۱۱۸۹: شروع به بستن جسر نمودند، طایفه منتفج^۲ و عسکر رومی و قراولان دولت انگلیس، با چندین کشتی و توپ در شطالعرب در برابر اردوی ایرانی آمده بنای جنگ را گذاشتند و سپاه ایرانی داد مردانگی را داده، ده هزار نفر سپاه رومی و قراولان انگلیسی و چندین هزار عرب منتفج را شکست دادند و دوهزار نفر بختیاری از شطالعرب گذشته، مشغول ساختن جسر شدند و در هیجده^۳ روز جسر را تمام نموده، عبور کرده، بصره را محاصره نمودند، چون این اخبار به قسطنطنیه^۴ رسید، جماعتی از پاشایان دیار بکر و وان و موصل را روانه بغداد نمودند و برحسب خواهش نواب وکیل، عمر پاشا را کشتند و رسولی را به شیراز فرستادند که برحسب خواهش پادشاه ایران، عمر پاشا را کشتند و باعث معاندت را برداشتند و این واقعه موجب قوت دولت ایران و ضعف خصم گردید و نواب وکیل ایلچی را مورد عنایت ساخته به وعده های خوش آیند، مشغول فرمود و به اتمام و انجام تدابیر خویش پرداخت و هر روزه مدد و تدارک برای صادق خان روانه بصره می نمود، مدت محاصره بصره از سیزده ماه گذشت^۵ و سال به آخر آمد.

و سنه ۱۱۹۰: در رسید و در این سال معادل دوازده هزار نفر از^۶ جماعت خوارج عمان و مسقط با کشتیهای جنگی به حمایت اهل بصره آمدند و نزدیک به پنج ماه بر روی آب توقف کرده، هر روزه در برابر اردو آمده، جنگ می نمودند و عاقبت شکست یافته، از پی کار خود رفتند.

و در بهار این سال: (۱۱۹۰): سلیمان آقای متسلم بصره^۷ جماعتی را به استیمان فرستاد، امان خواستند و نواب صادق خان مسئول او را اجابت کرد و روز دیگر شهر بصره را به تصرف دادند و نواب معزی الیه، بعد از این قتح، چهار ماه در بصره توقف نمود، پس به فرمان نواب وکیل، علی محمدخان زند به جای خود در بصره گذاشت و با سلیمان آقا متسلم و اعیان بصره، عود به شیراز جنت طراز نمود.

و علی محمدخان^۸ والی بصره در سال ۱۱۹۱: برای تنبیه طایفه منتفج^۹، از بصره حرکت نمود و مشایخ منتفج، چند نفر از ریش سفیدان خود را به شفاعت روانه داشتند و تعهد رسانیدن

۱. رك: روضة الصفاء، ج ۹، ص ۱۲۰.

۲. رك: روضة الصفاء، ج ۹، ص ۱۲۱. در گیتی گشا، ص ۱۹۲، این نام: (منتفج) آمده.

۳. در روضة الصفاء، ج ۹، ص ۱۲۱: (هفده روز).

۴. در متن: (قسطنطنیه) که همان استانبول است.

۵. رك: گیتی گشا، ص ۳۰۷.

۶. رك: گیتی گشا، ص ۳۰۸.

۷. رك: گیتی گشا، ص ۳۰۸، روضة الصفاء، ج ۹، ص ۱۲۱.

۸. رك: گیتی گشا، ص ۳۱۱.

۹. در گیتی گشا، ص ۲۱۲: (منتفج)، اما در روضة الصفاء، ج ۹، ص ۱۲۱: (منتفج) است.

مالیات و پیشکشی خود را نمودند، علی محمدخان مسئول آنها را، اجابت نداشت و کار به جنگ رسید و جماعت منتفج آب در صحرای بصره انداختند و سپاه خود را آماده جنگ داشتند و علی محمدخان چون بر آنها تاخت و سواران زند و بختیاری را مجال حرکت نبود در گل ولای فرو ماندند و شکست بر سپاه ایرانی افتاد و بسیاری به دست طایفه منتفج کشته شدند و علی محمدخان چون لشکر را شکسته دید، فرار را عار دانسته بر دشمن تاخت و چندین نفر را به دست خود بکشت و غلام سیاهی از عقب آن جوان دلیر درآمده، به ضربتی کارش را ساخت^۱ و مهدی خان برادر او نیز کشته گشت و علی همت خان برادر دیگرش و محمدحسین خان بهبهانی شهر بصره را محافظت نموده، مراتب را معروض خدمت نواب وکیل داشتند.^۲

و این وقایع در سال ۱۱۹۲ اتفاق افتاد، پس نواب وکیل، باز، صادق خان بیگلریگی فارس را با چندین هزار نفر چریک فارس، مأمور به انتظام نواحی بصره فرمود و نواب صادق خان، جعفرخان پسر خود را به مصاحبت برداشته، نهضت نمود و چون به حوالی بصره رسید، هر یک از فتنه جویان به طرفی گریختند و کار آن سامان، قرین امن و امان گردید.^۳

و مرحوم میرزا محمد کلانتر شیراز در روزنامه خود نگاشته است^۴ که نواب وکیل در دفعه آخر، چون تشریف فرمای شیراز گردید، مدت چهارده سال توقف فرمود و شیراز را معمور و آباد داشت و به خواست ایزدمتعال از جمیع سوانح ایام برکنار بود و در سال آخر زندگانش به ارتکاب اموری پرداخت که شایسته و لایق اخلاق او نبود و از او دیده نشده، بلکه شنیده هم نگشت^۵، چرا که مدتها به آنچه از ممالک ایران^۶ در تصرف قناعت فرموده، طلب زیادتى نکرد و در این آخر کار به خیال تسخیر بصره افتاد و از انفاذ لشکر و تدارک سفر، خسارتهای کلی به عراق و فارس رسید و از کارهای غیر لایق او آن بود که محمد نام را^۷، انباردار دیوانی فرمود و مقداری از غله را به خیانت تلف نمود و حضرت خاقان وکیل، غرامت محمد را از ارباب داران گرفت، اگرچه جماعتی که پیش از او دعوی سلطنت می نمودند، صد مقابل این ظلم و جور می نمودند لیکن چون از وکیل دیناری برخلاف حساب ندیده بودم این را نگاشتم، دیگر آنکه با بسط مملکت و اسباب سلطنت و شوکت دارائی، اگر یک حبه یا یک دینار از مخارج لازمه یومیه، بیشتر به خرج می رفت، در مقابل آن از کشتن چندین نفر مضایقه نداشت.^۸

و مدت یکسال مبتلای ناخوشی بود تا آنکه در سیزدهم ماه صفر در سال ۱۱۹۳ در شهر شیراز، در عمارت مشهور به اندران کوچک که تا کنون که سال ۱۳۰۴ است به آبادی باقی

۱. رک: گیتی گشا، ص ۲۱۳، روضة الصفا، ج ۹، ص ۱۲۲.

۲. رک: گیتی گشا، ص ۲۱۴.

۳. رک: گیتی گشا، ص ۲۱۴.

۴. روزنامه کلانتر، ص ۶۵.

۵. روزنامه کلانتر، ص ۶۷.

۶. در متن: (ایران را).

۷. در روزنامه کلانتر، ص ۶۸: (محمد قنص).

۸. روزنامه کلانتر، ص ۶۸.

است، وفات یافته، به روضه رضوان خرامید^۱ و خویبهای او هزار و بدیهای او یکی بود و خوب گفته اند: کفی المرء نبلا ان تعد معايبه^۲، غفار آرزگار از جرائمش بگذرد.

ای آسمان تیره، ظلوم و ستمگری
جانها مکدر از تو، از ایرا مکدری
قصاب بی سروت و جلاد کافری
دلها مجدر از تو، از ایرا مجدری

و تاریخ وفات او را چنین گفتند:

کریم زند چو از دار بقرار گذشت سه از نود نود از صد، صد از هزار گذشت^۳
و نواب وکیل، بعد از آرمیدن مملکت، چهل و پنج هزار نفر لشکری در شیراز نگاه داشته،
مواجب و جیره می رسانید از آن جمله دوازده هزار نفر از اهالی عراق عجم و شش هزار نفر از
مردم فارس و بیست و چهار هزار نفر از طوایف لک و الوار و سه هزار نفر از طایفه بختیاری و
هزار و چهار صد نفر دیگر را با تفنگهای چخماقی و شمشیرهای مرغوب، ملازم فرموده، آنها را
غلام چخماقی می گفتند و سر کرده آنها، علی بیگ پدر صادق خان شقاقی و لطف علی خان.
چرکسی و علی خان کردقراچورلو که هر یک در فن تیراندازی یگانه بودند و هزار نفر از سردمان
دلاور را اسین خود دانسته، آنها را یساول می گفتند و سر کرده آن جماعت علی مرادخان زند و
عسکرخان رشتی و میرزا احمدخان قاجار دولو بودند و هزار نفر دیگر را، نسچی می فرمود و
هفصد نفر دیگر را تل طلا و مینا بر سر آنها زده، این جماعت را جارچی می گفتند و هزار نفر
دیگر را به اسم فراش قرار داده بودند و سیصد نفر دیگر ریکاء و سیصد نفر شاطر داشت و
شش هزار نفر از رؤسای ملازمان نوکری از ده باشی تا سردار کل، مشغول خدمتگزاری بودند.
و ایلات الوار و لک، چندین هزار خانه در شیراز به اسم خانه شهری توقف داشتند، وقتی که
نواب وکیل به سلام عام می نشست، هشت هزار نفر از آنها حاضر می شدند و نواب معزی الیه،
مادام زندگانی، تکلفی در لباس فرمود و قبای تاپستانه اش، چیت ناصرخانی^۴ که در بروجرد
بر روی کرباس به عمل می آوردند، بود و لباس زمستانه اش اطلس قطنی و قدک اصفهانی،
عبائی بر روی قبا می پوشید و شال ترمه زردی را عمامه و دیگری را شال کمر می نمود و گاهی
از درجه کهنگی به اندراس می رسید، مادام زندگانی استعمال جیقه^۵ و جواهر نمود و در هر
ماهی یکبار به حمام می رفت و لباس سرتا پا را تبدیل می فرمود و در بیست و نه روز دیگر نه

۱. (در دوازدهم شهر صفر... قولنجی شدید بر وی عارض و آنا فانا وجع در تشدد بود و در روز سیزدهم رحلت یافت).

روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۲۴، بعضی او را مبتلا به (سل) نوشته اند. مجمل التواریخ، گلستانه، ص ۴۵۸.

۲. (... و من ذا الذی ترضی سجایه کلها...) نقل از ادب ابوالخیر - امثال و حکم دهخدا، ج ۳، ص ۱۲۲۲.

۳. در حاشیه گیتی گشا، ص ۲۱۹، علاوه بر بیت فوق این ماده تاریخ نیز آمده است: (ای وای کریم خان مرد: ۱۱۹۳).
و در تاریخ رحلت کریم خان و جلوس ابوالفتح خان، صباحی بیدگلی سروده است:

رقم زد صباحی: ز ایوان شاه برون رفت کاوس و کیخسرو آمد

(کاوس را) که ۸۷ است باید از (ایوان شاهی) که ۳۸۴ است کم کرد و ۲۹۷ می ماند و سپس کیخسرو را که

۸۹۶ است به آن می افزائیم ۱۱۹۳ می شود. گیتی گشا، ص ۲۱۹، حاشیه ۱.

۴. ماسورینی که از طلوع آفتاب تا غروب در کوچه ها و بازارها می گردیدند و خلائق را با خبر می کردند که بازارها و
کوچه ها را جاروب کنند و آب پاشند و پاک و باصفا نمایند. (کریم خان زند، پرویز رجیبی، ص ۲۴۵).

۵. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۱۲۳.

۶. تاج.